و دال را بدین صورت د و همچنین ذال را بصورت
دایره صغیر نویسند و کاف مفرد را مسطح
نویسند و مرکب را غیر مسطح و یای مفرد را معرّی
نویسند بدین صورت ی و نون مفرد را بدین
صورت ن و نون را همیشه منقوط سازند و
با و جیم و زای و یا را نقطه نهند و باقی حروف را
بر طریق مشهور ثبت نمایند و چون مرتبه
از مراتب اعداد خالی باشد از عدد در آن
مرتبه صفری نویسند بدین صورت ٥ باب
دویم در معرفت ایام اسابیع و تواریخ مشهور
امّا ایام اسابیع مشهور است و ارقام آن
اینست ا یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه
د چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه
و بعضی علامت شنبه ٥ صفر نویسند امّا
تواریخ مشهور چهار است اوّل تاریخ عرب

و سال ایشان دوازده ماه است و اسامی
شهور ایشان اینست محرّم صفر ربیع الاول
ربیع الآخر جمادی الاوّل جمادی الآخر رجب
شعبان رمضان شوّال ذی القعده
ذی الحجّه و اوّل ماه از رؤیت هلال گیرند
و ایّام هر ماهی بیست و نه باشد یا سی
و اهل حساب اوّل ماه در این تاریخ از اجتماع
وسطی شمس و قمر گیرند و ما بین هر دو اجتماع
بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل
و چهار دقیقه است پس سال قمری سیصد و
پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل
و هشت دقیقه باشد و محرّم را سی روز
گیرند و صفر را بیست و نه روز و همچنین
بترتیب یکماه سی روز گیرند و یک ماه
بیست و نه روز تا آخر سال و در هر سی

سال

سال یازده سال از آن قبیله است که ذی
الحجّه را سی روز گیرند آن روز سیوم کبیسه
گویند و مبدء این تاریخ از زمان هجرت
پیغمبر ماست صلّی الله علیه و آله و سلّم
از مکّهٔ معظمه بمدینهٔ مبارکه دوم تاریخ
رومیست و اسامی شهور آن اینست تشرین
الاوّل تشرین الآخر کانون الاوّل کانون
الآخر شباط آذر نیسان ایار حزیران
تموز آب ایلول و سال ایشان سیصد و
شصت و پنج روز است و ربعی از تشرین
الآخر و نیسان و حزیران و ایلول سی سی روز
باشد و هریک از ماههای دیگر سی و یک
یعنی تشرین الاول کانون
تا روز باشد الا شباط که آن بیست و هشت
روز باشد و آن ربعی ربع زاید در مدّت
چهار روز سال روزی تمام شود و آنرا

د در آخر شباط افزاید و آنروز کبیسه باشد
و مبدء این تاریخ بعد از انقضاء دوازده
سال است از اوقات اسکندر ذو القرنین
بن فیلقوس رومی **سیم** تاریخ فرس قدیم
و آنرا تاریخ یزدجردی میگویند و اسامی
شهور ایشان اینست ۰ فروردین ماه ۰
اردی بهشت ماه ۰ خرداد ماه ۰ تیر ماه ۰
مرداد ماه ۰ شهریور ماه ۰ مهر ماه ۰ ابان ماه ۰
آذر ماه ۰ دیماه ۰ بهمن ماه ۰ اسفندار
مز ماه ۰ و سال ایشان همچون سال رومیان سنت
و هر ماهرا سی روز گیرند و پنج روز زاید
و در آخر آبان ماه یا در آخر اسفندارمذ ما
افزایند و آنرا خمسهٔ مسترقه گویند و
آن کسر زاید در مدت صد و بیست سال
یک ماه تمام شود و آن سال صد و بیستم را

سیزده ماه گیرند و این ماه را بنام آن ما
خوانند که این بآخر آن ملحق باشد و مبدء
این تاریخ اول ملک یزدجرد بن شهریار است
و در این زمان این تاریخ بی کسر استعمال
کنند و خمسهٔ مسترقه در آخر اسفندار
مذ افزایند **چهارم** تاریخ جلالی و آنرا تاریخ
تاریخ ملکی و ملکشاهی نیز گویند و اسامی
شهور این تاریخ همان اسامی شهور تاریخ
یزدجردیست و از جهة تمیز اسامی شهور
یزدجردی را بقدیم مقید سازند و سال
این تاریخ سیصد و شصت و پنج روز و پنج
ساعت و چهل و نه دقیقه است و هر ماه
را سی روز گیرند و خمسهٔ مسترقه در آخر
اسفندارمذ ماه افزایند و بهر چهار سال
یا پنج سال یک روز که از کسر زاید جمع شود

[illegible]

در آخر خمسه افزایند و آنرا کبیسه گویند و اول
فروردین ماه که اول سال است روزی باشد
که آفتاب در نصف النهار آن روز در
درجهٔ اول حمل باشد و مبدا این تاریخ
کبیسهٔ ملکشاهی است و علامة ایام شهور
این تاریخ ارقام اعداد ایشانست و در
تقویم تمام شش جدول باریك در صحفهٔ
یمنی بیارند و در جدول اول ایام اسابیع
وضع کنند و در دوم ایام عربی هلالی
و در سیم ایام عربی حسابی و در چهارم
ایام جلالی و در پنجم ایام رومی و در
ششم ایام فرس قدیم و چون ماهی از
ماهها تمام شود در یمین صفحهٔ یمنی
نام ماه آینده را با زای اول آن ماه ثبت
نمایند باب سیم در معرفت بروج و کواکب

وتقاویم

وتقاویم ایشان دور فلك را بدوازده بخش
کرده اند و هر بخشی را برجی نام نهاده اند
واسامی بروج باعلامت ایشان اینست
حمل ء ثور ا جوزا ب سرطان ج اسد د سنبله
ه میزان و عقرب ز قوس ح جدی ط دلو ی
حوت یا وهر برجی را بسی درجه قسمت کنند
یعنی ماهی
وهر درجه بشصت دقیقه وهر دقیقه
بشصت ثانیه وهر ثانیه بشصت ثالثه
وعلی هذا اما کواکب بر دو نوع اند سیا
رات و ثوابت و سیارات هفت اند زحل ه
و مشتری ه مریخ ه شمس ه زهره ه و عطارد ه
قمر ه وهریك این هفت را سپهری علیحده
و فلك زحل فوق همه است و شمس را نیر
اعظم گویند و قمر را نیر اصغر و سه
کواکب که فوق شمس اند علویه گویند

اسامی بروج اینست
ا حمل صفر الف ب ثور اثنان با
ج جوزا او جیم د سرطان دال
ه اسد دال دال و سنبله ها
ز میزان شش عقرب
ح قوس ط جدی و بعو
ی دلو یا حوت
کواکب سیارات هفت است
۱ قمر و ۲ عطارد و ۳ زهره
۴ شمس و ۵ مریخ و ۶ مشتری و ۷ زحل

وزحل و مشتری را علویین گویند و زهره
و عطارد را سفلیین گویند و پنج کوکب غیر از
نیرین را خمسه متحیره گویند و علامت هر کوکب
رقم حرف آخر نام آن کوکبست و ثوابت
بسیارند آنچه برصد درآمده هزار و بیست
و دواست و جمله بر فلک ثابت فوق فلک
زحل و فوق این افلاک فلک تاسع است
که افلاک دیگر را از مشرق بمغرب حرکت
دهد و بر آن هیچ کوکب نیست و آنرا فلک
اعظم گویند و هر یک از افلاک ثمانیه
مذکوره را حرکتیست مخالف حرکت فلک
اعظم اما تقویم کوکب عبارت از بعد
موضع اوست از راس حمل بر توالی بروج
و آنرا طول کوکب نیز گویند و در تقویم
بعد از جدول تواریخ جهة تقاویم سبعه

تا تقویم

سیاره هفت جدول بیاورند و ابتدا از شمس
کنند پس بقمر پس بخمسه متحیره را بر ترتیب آورند
یعنی بعد از شمس ابتدا بقمر کنند
و در جدول هر کوکب موضع آن کوکب را
از فلک البروج در نصف النهار هر روزی
بازاء آن روز ثبت کنند بسه رقم اول
رقم برج دوم درجه سیم دقیقه و گاه
باشد که در چند روز متوالی یک ازین
ارقام مکرر شود آنرا جهت تخفیف کتابت
کتابت ننویسند و موضعش خالی بگذارند
تا مراتب مشتبه نشود باب چهارم در
معرفت سیرات کواکب و رجعت و
استقامت ایشان آفتاب در مدت یک
سال دوره تمام کند و برجی در سی روز
تقریبا و قمر دوره در بیست و هفت
روز و ثلث روزی و در برجی در بیشتر

از دو روز و کمتر از سه روز شود و گاه باشد که
در ده روز و یا کمتر از دو روز باندکی
برج تمام کند و زحل در قریب سی
سال دوره تمام کند و برجی در دو سال
و نیم تقریبا و مشتری دوره در قریب
دوازده سال تمام کند و برجی در یک
سال تقریبا و مریخ دوره در قریب یک
سال و ده ماه و نیم تمام کند و برجی در
یک ماه و نیم چون سریع السیر باشد و
هر یک از سفلیین دوره در قریب یک
سال تمام کند و چون مستقیم و سریع
السیر باشند زهره برجی در قریب
بیست و هفت روز تمام کند و عطارد
در قریب شانزده روز و کواکب ثوابت
دوره در بیست و چهار هزار سال تمام

کنند

کنند و برجی در دو هزار سال و درجه
در شصت و شش سال تقریبا و هر
یک از خمسه متحیره گاهی مستقیم باشند
و گاهی راجع و در حوالی مبدء رجعت و
استقامت مقیم شوند و اعظم زمان
استقامت زحل را هشت ماه و چهار د
روز است و مشتری را نه ماه و چهارده
روز و مریخ را دو سال و پانزده روز و
زهره را یکسال و شش ماه و چهار دروز
و عطارد را سه روز و اصغر زمان استقامت
استقامت زحل را هفت ماه و بیست
و شش روز است و مشتری را نه ماه و
بیست روز و مریخ را یکسال و ده ماه
و هفت روز و عطارد را سه ماه و سه
روز و زهره را یکسال و پنجاه و بیست روز

ماه و چهار

واعظم زمان رجعت زحل را چهار ماه
وبیست ویک روز است ومشتری را چهار
ماه وسه روز ومریخ را دو ماه وبیست
ویک روز وزهره یک ماه وچهارده
روز وعطارد را بیست وسه روز واصغر
زمان رجعت زحل را چهار ماه وشانزده
روز است ومشتری را سه ماه وبیست و
هشت روز ومریخ را دو ماه وشش
روز وزهره را یک ماه وده روز و
عطارد را بیست ویک روز ومبداء
رجعت واستقامت هر کوکبی را در اثنای
تقویم آن ثبت کنند وبرحاشیه نیز
بنویسند وعلامت مبداء استقامت
مت باشد واز مبداء رجعت عت
وسیر تقویمی اکر مساوی سیر وسط باشد

آنرا

باشد سیر ناقص

آنرا سیر اوسط کویند واکر زاید باشد
سیر زاید واکر ناقص وکاه باشد که این
احوال را در اثنای تقویم ثبت کنند و
علامت اینها اینست سط سیر اوسط د
سیر زاید قص سیر ناقص باب پنجم در
معرفت میل آفتاب وعروض کواکب جوز
هرات اما میل آفتاب بعد اوست از
معدل النهار که منطقه فلک نهم است
وآفتاب را مداریست که در سطح منطقه
فلک هشتم است وآنرا منطقة البروج
کویند ومقاطع معدل النهار راست بر دو
نقطه مقابل آن نقطه که چون آفتاب
از آن بکذرد در شمال معدل النهار
باشد آنرا نقطه اعتدال ربیعی کویند
وآن دیکر را نقطه اعتدال خریفی کویند

جوزهرا یعنی کره

واز گذشتن آفتاب از نقطه اعتدال ربیعی
تا رسیدن او بغایت بعد از معدل النهار
میل شمالی صاعد زاید باشد واز آنجا
تا رسیدن بنقطه اعتدال خریفی میل
شمالی هابط ناقص باشد واز ابتداء
گذشتن از نقطه اعتدال خریفی تا رسیدن
بغایت بعد میل جنوبی هابط زاید
باشد واز آنجا تا رسیدن بنقطه اعتدال
ربیعی میل جنوبی صاعد ناقص باشد
اما عرض کواکب عبارت از بعد اوست
از منطقه البروج و قمر را مداریست
مقاطع منطقه البروج بر دو نقطه متقابل
آنرا که قمر چون از آن بگذرد وعرضش
شمالی شود راس گویند وآن دیگر را
ذنب وهر دو را جوزهرین وعقدتین

گویند

گویند وصعود و هبوط وزیاده و نقصان
در عرض بر قیاس میل معلوم شود وهریک
از راس وذنب را سیریست معکوس ودر
تقویم موضع راس را در جدول بعد از
جدول عطارد بیارند بسه رقم برقیاس
تقویم کواکب و موضع ذنب برج هفتم موضع
راس باشد جهان درجه و دقیقه وعلامت
راس در تقویم لسه باشد واز ذنب
ب وگاه باشد که علامت راس سه
نویسند و همچنین مرکز و هریک از زحل و
زهره خمسه متحیره را مداریست مقاطع منطقه
البروج بر دو نقطه متقابل که یکیرا راس
گویند و دیگریرا ذنب و هر دورا جوز
هرین وجوزهرات متحیره را سیریست
مستقیم ودر بعضی تقاویم موضع راس

گویند وخمسه ع

هر یک از خمسه متحیره را در اول هر ماهی
بر سر جدول تقویم آن کوکب ثبت کنند
بچهار رقم یکی برج دوم درجه سیم دقیقه
چهارم ثانیه موضع ذنب برج هشتم بهمان باشد
اجزا و میل آفتاب در جدول باریک در
پهلوی جدول تقویم آن بیارند بدو رقم
یکی درجه دوم دقیقه و همچنین عرض هر
کوکبی در جدول باریک در پهلوی جدول
تقویم او بیارند و علامت شمالی شه است
و از جنوبی جه و از صاعد صه و از هابط هه
و از زاید ید و از ناقص قص این علامات را
در اثنای جدول میل و عروض ثبت کنند
وگاه باشد که علامت زاید و ناقص را
ننویسند **باب ششم** در معرفت ساعات
و غایت ارتفاع و ظل نصف النهار شبان

روز را

روز را بر بیست چهار قسم متساوی کنند قسمت
و آن اقسام را ساعات مستویه گویند و اگر
روز و شب هر یک را علیحده بدوازده قسم
متساوی قسمت کنند و آن اقسام را ساعات زمانیه
گویند و معوجه چه بطول و قصر شب
و روز طویل و قصیر شوند و هر ساعتی
بشصت دقیقه قسمت کنند و هر دقیقه
بشصت ثانیه و هر ثانیه بشصت ثالثه
و علی هذا و ساعات مستویه روز از اول
جدی تا اول سرطان در تزاید باشد
و در نصف دیگر در تناقص و ساعات
شب بر عکس این باشد و در تقویم ساعات
و دقایق هر روزی بازاء آن روز ثبت
کنند در جدول بعد از جدول تقویم
راس بدو رقم یکی ساعت دوم دقیقه

وچون ساعات ودقایق روز از بیست
وچهار نقصان کنند باقی ساعات ودقایق
شب باشند ودر بعضی تقویم ساعات ودقایق
نیم روز نویسند چون آنرا مضاعف سازند
ساعات ودقایق تمام روز حاصل آید اما
ارتفاع کوکب بعد کوکب است از افق در فوق
الارض وآن ارتفاع که اعظم از آن نباشد
درآن مدار آنرا غایت ارتفاع گویند
وغایت ارتفاع آفتاب را در هر روزی
بازای آن روز در جدول بعد از جدول
ساعات بیارند بدو رقم یکی درجه
دوم دقیقه اما ظلّ نصف النهار عبارت
از سایه مقیاسی است که قایم بر سطح
افق باشد در وقتی که آفتاب در غایت
ارتفاع باشد وانرا فیء زوال گویند پس

ظلّ فی ... اگر

افق دایره‌ایست که بر وی
نصف کند و فصل کند میان
مرئی و غیر مرئی از فلک چون
دایره عظیمه فرض کنی که
به سمت الراس ...

اگر مقیاس را بهفت بخش کنند آن ظلّ را
ظلّ اقدام گویند واگر بدوازده بخش کنند
ظلّ اصابع گویند و هر قدمی را بشصت دقیقه
قسمت کنند وهمچنین هر اصبعی را ودر جدول
آخر صفحه یمنی فیء زوال هر روز را باصابع
وباقدام بازاء آن روز وضع کنند بدو رقم
یکی اصبع یا قدم ودوم دقیقه وگاه باشد
که دو جدول آورند ودر یکی اصابع ثبت
کنند ودر دیگری اقدام **باب هفتم** در
معرفت نظر وتناظر ومجاسده واتصالات
وتحویل وعکس وچون دو کوکب در یک
جزو از فلک البروج جمع شوند آنرا قران
ومقارنه گویند وچون شصت درجه (بدین صورت)
بعد باشد میان ایشان آنرا تسدیس گویند
واگر نود درجه بعد باشد تربیع گویند

واكرصد وبيست درجه بعد باشد
تثليث واكرصد وهشتاد درجه بعد
باشد مقابله وهريك ازاين پنج را نظر
كويند ونظرات ومزاجات وممازجات
كويند وقران نيرين را اجتماع كويند ومقابله
ايشانرا استقبال وقران آفتاب را با يكى
ازاين خمسه متحيره احتراق آن كوكب
كويند ومقارنه يكى از كواكب را با يكى
از عقدتين قمر مجاسده كويند وسفلين را
با آفتاب غير از احتراق نظرى ديكر نباشد
وايشانرا با يكديكر غير از قرآن وتسديس
نظرى ديكر نباشد اما تناظر بر دو نوع
است تناظر نورى وآن بودن دو كوكب است
در دو طرف اول سرطان بر وجهى كه بعد
ايشان از آنجا متساوى باشد وتناظر

مطلق

مطلقى وآن بودن دو كوكب است در
دو طرف اول حمل بر وجهى كه بعد ايشان
از آنجا متساوى باشد وچون كوكب متوجه
نظر يا تناظر كوكب ديكر يا مجاسده يكى از
عقدتين قمر شود وپيش از آن رسيدن
بحقيقت آن يك كوكب راجع يا مستقيم
يا سريع يا بطى شود آن نظر يا تناظر يا مجاسده
باطل ميشود وآن بطلانرا انتكاث
كويند اما تحويل عبارت از انتقال
نقطه ايست از آخر برج باول برج بعد از و
اكر انتقال از اول برج بآخر برج مقدم
باشد آنرا عكس كويند وتحويل قمر را انتقال
كويند ونظرات آفتاب وخمسه متحيره و
تناظرات وانتكاث ومجاسده وتحويل
وعكس ايشانرا وعكس راس وقمر را

جرم زحل ط درجه جرم مشترى ط
جرم مريخ ح جرم شمس يه
جرم زهره ز جرم عطارد
ز جرم قمر يب

در صفحه یمن بر حاشیه ثبت کنند و شب
و روز و ساعات تعیین کنند و علامات
اینست متقاد نه ه س سدس ع تربیع
ت تثلیث ل مقابله واستقبال ع اجتماع
ق احراق مجا مجاسده ظر تناظر یل تحویل
ل لیلم یوم وانتکاث وعکس را بصریح
نویسند وگاه باشد که علامت انتکاث
کاث نویسند و مجاسده را با راس معس
و یا ذنب معسب و چون تناظر مطلق بر بالا
علامت تناظر ع نویسند و اگر یومی باشد
م و در نظرات و تناظرات اوّل علامت
نظر یا تناظر ثبت کنند پس علامات یک
کوکب بعد از آن دو کوکب که فلک او
تحت فلک آن دیگر باشد تا پس علامت
روز یا شب پس علامت یکی از ایام

الساعات

سابیع ملحق بعلامت روز یا علامت شب
پس علامت ساعات و دقایق گذشته
از اوّل روز یا از اوّل شب و در احتراق علامت
شمس ننویسند و رقم احتراق متصل بعلامت
کوکب نویسند و در مجاسده اوّل رقم
مجاسده نویسند بعد از آن رقم کوکب
بعد از آن رقم عقده و اگر علامت
مجاسده معس یا معسب باشد اوّل رقم
کوکب نویسند پس رقم مجاسده و علامت
روز یا شب و ایام اسابیع و ساعات
و دقایق بر طریق مذکور ثبت نمایند
و در انتکاث بعد از کتابت لفظ انتکاث
یا علامت آن علامت نظر یا تناظر
یا مجاسده نویسند پس علامت کوکب
یا یکی از عقدتین بر آن قیاس که مذکور شد

ودر تحویلات اوّل علامت تحویل ثبت
کنند پس علامت کوکب پس علامت برج
پس علامت روز یا شب وایام اسابیع
وساعات ودقایق آن وبرین قیاس عکس
ثبت کنند وبعضی چون خواهند که عکس
ثبت کنند بعد از علامت کوکب یا راس
لفظ الی نویسند واگر نظر یا تناظر
یا غیر آن در نیمروز یا در نیم شب واقع
باشد بجای علامت ساعات ودقایق
رقم ف نویسند **باب هشتم** در
معرفت شرف وهبوط کواکب واوجات
وحضیضات شرف آفتاب در نوزدهم
درجهٔ حمل است وشرف قمر در
سیوم درجهٔ ثور وشرف زحل در
بیست ویکم درجهٔ میزان وشرف مشتری

در پانزدهم درجهٔ سرطان وشرف مریخ
در بیست وهشتم درجهٔ جدی وشرف
زهره در بیست وهفتم درجهٔ حوت
وشرف عطارد در پانزدهم درجهٔ سنبله
وشرف راس در سیم درجهٔ جوزا وشرف
ذنب در سیوم درجهٔ قوس وهبوط
هریک از اینها در درجهٔ مقابل شرف
باشد وبرج شرف همه شرف بود
واز آن هبوط همه هبوط الا آنکه آن درجه
اقوی بود **اما** احوالات کواکب در اوّل
سال اربعمایه وملکشاهیه ومحاسبه
زیج خاقانی اوج آفتاب در دوم درجهٔ
سرطان است واوج زحل در سیزدهم
درجهٔ قوس واوج مشتری در دوم
درجهٔ میزان واوج مریخ در نوزدهم درجهٔ

اسد واوج زهره در بیست و دوم درجهٔ
جوزا واوج ممثلی عطارد در پنجم درجهٔ عقرب
وحضیض هر کدام در مقابل اوج باشد
و در تقویم شرف وهبوط آفتاب و مجره
وراس را در صفحهٔ یمنی در میان اتصالات
نویسند اول علامت شرف یا هبوط
پس علامت روز یا شب وساعات و
همچنین رسیدن کواکب مذکوره را باوجات
وحضیضات ایشان بمثل این طریقه در میان
اتصالات ثبت کنند وعلامت شرف
ف باشد واز هبوط ط واز رسیدن باوج
ج وبحضیض ض وقمر در هر اجتماعی واستقبالی
در اوج باشد و در هر تربیعی که او را با آفتاب
باشد در حضیض والله اعلم **باب نهم**
در معرفت طالع اجتماع واستقبال وجزو

ایشان طالع جزو یست از منطقة البروج
که در وقت معروض بر افق شرقی
باشد وآنچه بر افق غربی باشد ودر آن
وقت آنرا سابع گویند وآنچه از منطقه
در آن وقت بر نصف النهار باشد فوق
الارض عاشر گویند وتحت الارض رابع
وآن خانهٔ که بعد از طالع بود آنرا ثانی
گویند وآنچه بعد از ثانی بود ثالث همچنین
تا آخر وچون دوازده خانه رسم کنند
بر وجهی که متصل باشد بعضی ببعضی
وخانهٔ دوازدهم متصل بخانهٔ اول
باشد و در هر خانه درجه اولی یکی
از بیوت دوازده ثبت کنند آنرا از آنجه
خوانند اما جزو اجتماع جزو یست
از منطقة البروج که در آن جزو اجتماع

واقع باشد، جزو استقبال جزو بیت
هم از منطقه که در آن جزو استقبال باشد
پس اگر استقبال در روز بود آن جزو موضع
آفتاب بود و اگر در شب بود موضع قمر
و در تقویم طالع و عاشر اجتماع و استقبال
تا جزو ایشان در درجه و دقایق در یمنی اه
اتصالات بیارند باین طریق که اول علامت
اجتماع یا استقبال ثبت کنند پس روز
یا شب پس ایام شهر عربی هلالی و
ساعات و دقایق گذشته از اول روز
تا اول شب پس طالع اجتماع یا استقبال
به رقم وضع کنند اول رقم برج دوم
درجه سیم دقیقه و برین قیاس عاشر
و جزو را نیز ثبت کنند و گاه باشد که روز
یا شب و ساعات اجتماع یا استقبال در جدول ذی نبا

بیارند

چه آن از صحیفه یسرا معلوم شود و بعضی
جهت هر اجتماع و استقبال زایچه وضع
کنند یکی از اول صفحه یمنی و دیگری در
اول صفحهٔ یسری و گاه باشد که برج
بحسب عدد عاشر طالع بود بحسب واقع
عاشر نباشد مثلاً در بلدهٔ فاخرهٔ هراة
هرگاه که طالع ۲۵ درجه دلو باشد
عاشر بحسب عدد برج عقرب بود
اما بحسب عمل در درجه قوس آید و این
هنگام چنین نویسند زمح ط یعنی عاشر
که عقربست بحسب عدد از قوس هشتم
درجه است بحسب عمل و مثل این در
بیوت دیگر غیر از طالع و سابع نیز
واقع شود والله اعلم **باب دهم** در معرفت
نطاقات و ظهور و خفا کواکب در اثبات

الاهله هریك از کواکب سبعه سیاره را
در فلك اوج ایشان چهار نطاقست که
آنرا نطاقات اوجی کویند و هریك از
خمسهٔ متحیّره و قمر را در فلك تدویر
ایشان چهار نطاق دیگر است که آنرا
نطاقات تدویری کویند و نطاقات
اوجی ~~کویند وهریك~~ و تدویری کواکب
در صفحهٔ یمنی در سر جدول اوّل تقاویم ایشان
ثبت کنند و علامت اینها اینست
تاح نطاق اوّل اوجی مدح نطاق دوّیم
اوجی مرح نطاق سیّم اوجی مدح نطاق
چهارم اوجی تاد نطاق اوّل تدویری
مدد نطاق دوّیم تدویری مرر نطاق
سیّم تدویری قدر نطاق چهارم تدویری
وکاه باشد که کوکب در یك نصف النهار

در نطاق

در نطاق قبل باشد و در نصف النهار دیگر بنطاق دیگر و در
علامت این نطاق را در مابین آن دو نصف
النهار در اثناء تقویم آن کوکب بیاورند وکاه
باشد که بجهت نطاقات قمر در جدول بایك
در طرفین جدول تقویم او بیاورند و در یکی عدد
نطاقات اوجی و در دیگری عدد نطاقات
تدویری ثبت کنند اما ظهور و خفاء متحیّره
چنانست که هریك از علویه پیش از احتراق
بچند روز در مغرب مختفی شوند بعد از احتراق
بچند روز در مشرق ظاهر شوند و احتراق
ایشان در وسط ایّام استقامت باشد و هریك
از سفلیین در وسط استقامت و در وسط رجعت
محترق شوند و در اغلب احوال پیش از احتراق
وسط استقامت در مشرق مختفی شوند
و بعد از آن در مغرب ظاهر شوند و پیش

از احتراق وسط رجعت در مغرب مختفی
شوند و بعد از آن در مشرق ظاهر شوند
و ظهور و خفاء خمسهٔ متحیره را در میان
اتصالات کلیه بازاء روز معروض ثبت
کنند و علامت ظهور ظه باشد و از خفا
خف و علامت کوکب مختفی یا ظاهر را ملحق
بعلامت خفا و ظهور نویسند پس اگر ظهور
یا خفا مشرقی باشد بر بالای آن ق نویسند
و اگر مغربی باشد ب نویسند و در بعضی
تقاویم ظهور و خفا و بعضی روایت مشهور
مینویسند و بجای ظهور و خفاء طلوع و سقوط
نویسند اما رؤیت هلال بتجربه چنین
معلوم کرده اند که چون بعد از غروب آفتاب
قمر فوق الارض باشد ثلثان ساعتی که
مقدار ده درجه که معدل النهار است

و آنرا بعد معدل گویند و در وقت غروب
بعد میان تقویم هر دو که آنرا بعد سوا
گویند مابین ده درجه و دوازده درجه
باشد یا بیشتر هلال مرئی شود و در تقویم
پیش از اوراق دوازده گانه جدولی
بیارند و در آنجا بعد معدل و بعد سوا
اول هر ماهی ثبت کنند بل در رقم یکی بدرجه
دوم دقیقه و کیفیت هلال از روشنی
و باریکی و رفعت و حد اعتدال در آن
جدول ایراد کنند و گاه باشد که عرض قمر
در آن وقت وضع کنند در آن جدول

باب پانزدهم در معرفت انتقال قمر و مزاجات
و حالات او در صحیفهٔ بسرل دو جدول
ایام اسابیع و ایام عربی هلالی را اعاده
کنند پیش جدولی بیارند و در آنجا انتقال

قمر بازاء هر روزی که در آن روز یا شبی
که بعد از آن روز واقع باشد ثبت کنند چهار
رقم یکی رقم برج دوم ساعت سیم دقیقه
چهارم رقم روز یا شب وگاه بود که رقم
دقیقه ننویسند و علامت روز در این صفحه
نر باشد و از شب همان ل و بعد از جدول
انتقالات شش جدول دیگر بیاورند جهت
ممازجات قمر بکواکب دیگر و ابتدا بشمس کنند
و بعد از آن متحیره را بر ترتیب بیاورند پس
بازای هر روزی نظری که در آن روز یا شبی
که بعد از آن روز قمر را با کوکبی در جدول
آن کوکب وضع کنند بچهار رقم یا سه رقم
و رقم اول علامت نظر باشد و باقی بر قیاس انتقال
اما حالات قمر شش است مجاسده با راس
و با ذنب و رسیدن بدرجه شرف و درجه

هبوط

هبوط و رسیدن بادل نیرین و آن مابین شرف
آفتاب و ~~دیگری بساعات مستوی از نیمی~~
~~غلط است و در معرفت اوقات صلوة ارتفاع~~ تا آن زمان
~~سمت قبله اول وقت نماز بامداد آن زمان~~
~~است که صبح صادق ابتداء طلوع کند و اول~~
~~وقت نماز پیشین آن زمان که ابتداء زیاده~~
~~شدن ظل مقیاس باشد بر فق زوال~~
~~اگر موجود باشد یا ابتداء حدوث ظل~~
~~اگر موجود نباشد و اول نماز دیگر آن زمان~~
و شرف قمر است و با درک طریقه محترقه
و آن مابین هبوط آفتاب و هبوط قمر
است و بعضی مجاسده قمر با کید و رسیدن
قمر بمبداء دخول تحت الشعاع از
حالات شمرده اند و کید کوکبی متوهمست
و این گاهی باشد که بعد میان شمس و قمر

بد وازده رسد پیش از اجتماع که او را
سیر ابست معکوس دورهٔ در صد وچهل
وچهار سال تمام کند و برجی در دوازده
سال و در بعضی تقاویم بر حاشیه صفحه
یسری تقویم او در اول هر ماهی مثبت
باشد و این حالات را در اثناء ممازجات
قمر در هر جدولی که خالی باشد
بطریقه ممازجات وضع کنند و علامات
نظرات و شرف و هبوط در پیش
معلوم شود و علامت مجاسده با راس
مع باشد و با ذنب معیب و باکید د و
طریقه قد و تحت الشعاع تحت و نیر بصریح
نویسند و گاه باشد که علامت مجاسده با راس
سد نویسند و با ذنب نب و علامت تحت
الشعاع بع و علامت نیر ع باب دوازدهم

در معرفت

در معرفت منازل قمر و ساعات بیست
دور فلک را به بیست و هشت قسم متساوی
کرده اند ابتداء از اول حمل و هر قسمی از
منازل قمر و حصه هر برج دو منزل و ثلثی
باشد و اسماء منازل بر ترتیب اینست
۱ شرطین ۲ بطین ۳ ثریا ۴ دبران ۵ هقعه ۶
هنعه ۷ ذراع ۸ نثره ۹ طرفه ۱۰ جبهه
۱۱ زبره ۱۲ صرفه ۱۳ عوا ۱۴ سماک ۱۵ غفر
۱۶ زبانا ۱۷ اکلیل ۱۸ قلب ۱۹ شوله ۲۰ نعایم ۲۱
بلده ۲۲ ذابح ۲۳ بلع ۲۴ سعود ۲۵ خبیه ۲۶
مقدم ۲۷ مؤخر ۲۸ رشا و قمر هر منزلی را
در یک شبانه روز تقریباً قطع کند و در
تقویم بعد از جدول ممازجات قمر جدولی
بیاورند و در آنجا بازاء هر روزی نام
منزلی نویسند که در نصف النهار آن روز

قمر در آن منزل باشد و چون سریع السّیر
بود گاه باشد که در یک نصف النّهار در تحت
منزلی باشد و در نصف النّهار دیگر بمنزل
سیم رفته باشد و یک منزل در میان
طی شود و اگر بطیء السّیر بود گاه بود که در
یک نصف النّهار در اوّل منزل باشد و
در نصف النّهار دیگر در آخر همان منزل
باشد و یک منزل مکرّر شود و بعضی انتقال
قمر از منزلی بمنزلی بیارند بر طریقه انتقال
و از برجی ببرجی و این هنگام منازل همه
مسطور شود و هیچ مکرّر نشود و چون آفتاب
منزلی را قطع آن منزل پیش از طلوع آفتاب
در مشرق ظاهر شود و تا طلوع هر منزلی
سقوط منزل پانزدهم آن منزل باشد که
آنرا رقیب او گویند و در تقویم طلوع

منازل را در صفحهٔ یمنی در میان اتصالات
کلیه ثبت کنند **اما** ساعات بست چنانست
که دوری نهاده اند که بر هفت بخش میگردد
و هر بخشی دوازده ساعت زمانیست
و ابتدا از زمان اجتماع گیرند تا بدوازده
ساعت زمانی بآفتاب منسوب دارند
و دوازده ساعت دیگر بزهره و همچنین
بر ترتیب افلاک و چون نوبت بقمر آخر
رسد از زحل گیرند تا باز نوبت بشمس
رسد و میگردد تا اجتماع دیگر و هرگاه
که نوبت بآفتاب رسد آنرا بست گویند
و در اختیارات مذموم است و در تقویم
بعد از جدول منازل جدولی بیاورند
و برازای روزی که در آن روز یا شبی
که بعد از آن روز ابتداء بست باشد

آنرا در آن جدول ثبت کنند به رقم
یکی ساعت دوم دقیقه سیم روز یا شب
و این ساعات و دقایق زمانی بود و گاه
بود که آنرا به ساعت مستوی بیاورند
و در بعضی تقاویم در جدول آرند و در
یکی ابتداء بست را بساعات زمانی ثبت
کنند و در دیگری بساعات مستوی

باب سیزدهم در معرفت اوقات صلوة

و ارتفاع سمت قبله اول وقت نماز بامداد
آن زمانست که صبح صادق ابتداء طلوع
کند و اول وقت نماز پیشین آن زمان که ابتداء
زیاده شدن ظل مقیاس باشد بر فی
زوال اگر موجود باشد یا ابتداء حدوث
ظل اگر موجود نباشد و اول نماز دیگر
آن زمان که ظل مقیاس دو برابر مقیاس

شود

شود سوای فی زوال ولی بمذهب حنفی
و بمذهب شافعی آن زمان که برابر مقیاس
شود سوای فی زوال و اول وقت نماز
شام بعد از غروب جرم آفتابست و اول
وقت نماز خفتن بعد غروب شفق
است اما ارتفاع سمت قبله عبارت
از رسیدن آفتابست بر ارتفاعی که در
آن ارتفاع ظل مقیاس مسامت مکه باشد
و در تقویم بعد از جدول ساعات بست
جدولی بیاورند و در آنجا بازاء هر روزی
ساعات صبح شب مقدم بر آن روز و
ساعات شفق شبی بعد از آن روز ثبت
کنند بعد و رقم یکی ساعت دوم دقیقه
و مراد بساعات صبح زمان مابین ابتداء
طلوع صبح صادق و طلوع مرکز آفتاب

و غروب شفق و بعد از آن جدولی دیگر
بیاورند و در آنجا بازاء هر روزی ارتفاع
آفتاب در اوّل نماز دیگر مذهب حنفی
بیاورند بعدد و رقم یکی درجه و دیگری
دقیقه و بعد از آن جدولی دیگر بیاورند
و در آنجا ساعت عصر حنفی یعنی زمان ما بین
اوّل وقت نماز دیگر حنفی و غروب مرکز
آفتاب ثبت کنند بعدد و رقم یکی ساعت
دوّم دقیقه و گاه باشد که جدول دیگر
بیاورند و در یکی ارتفاع عصر شافعی
و در دیگری ساعات عصر شافعی ثبت
و بعد از این جدول جدولی دیگر بیاورند
و در آنجا بازاء هر روزی ارتفاع سمت
قبله در آن روز ثبت کنند بعدد و رقم یکی درجه
و دیگری دقیقه اما فی زمان زوال

در طریق

و طریق معرفت آن در پیشتر مذکور
شد **باب چهاردهم** در معرفت تاریخ خطائیان
حکماء خطا شبانروز را بدوازده چاغ قسمت
کنند و هر چاغی را بهشت که وین شبانروز را
بده هزار فنك قسمت کنند و هر چاغی
دو ساعت باشد و هر کهی پانزده دقیقه
و هر فنکی هشت ثانیه و سی و هشت ثالثه
و بیست و چهار رابعه و ابتداء شبانروز
از نیم شب گیرند و سالها را شمسی حقیقی
گیرند و آن بحسب ارصاد ایشان سیصد و
شصت و پنج روز و دو چاغ و هفت که
و چهل فنك و سدس فنك است و مبداء
سال آنگاه گیرند که آفتاب در اواسط
دلو باشد و سالی را بر بیست و چهار قسم
متساوی کنند و هر قسمی را پانزده روز

وددوجاغ دچهادکه وصد ویک فنک ونصف
فنکی باشد وماهها را قمری حقیقی کیرند وآن
از اجتماع حقیقیست تا اجتماع حقیقی دیکر
ودر هر ماهی قسم زوج از اقسام سال
شمسی واقع شود که عدد آن منصف عدد
آن ماه بود مثلاً در ماه اول وقسم دوم
ودر ماهی دوم قسم چهارم و علی هذا ودر
هر ماهی که هیچ کدام از اقسام زوج واقع
نشود آن ماه کبیسه باشد وآنرا شون آی
کویند وآنرا وایشا نرا چند دور است یک
دوراست که بدوازده میکردد وآنرا دور
اثنی عشری کویند وسالها و روزها
بدان میشمارند ودور دیکراست که برده
میکردد و چون این دور را با دور اثنی
عشری ترکیب دهند دور حاصل آید

که برشصت میکردد وآنرا دور ستینی کویند
وسالها وروزها را بدان میشمارند وچون
سالها بدور ستینی شمارند دورها را جمع
کنند بسه نام دور اول شانکون ودوم
راجونکون وسیم راخاون وابتداء ودر
شانکون در سال هشتصد و سیزدهم
یزدجردی بوده وایشانرا دور دیکراست
که بدوازده میکردد وبدون ها بدان شمارند
وآنرا دور اختیاری ودور رابع کویند ودر
اختیارات بدان اعتماد تمام کنند وبعضی
روزهاء این دور سعد کیرند وبعضی
نحس وبعضی محمود یعنی مایل بسعد وبعضی
مذموم یعنی قریب بنحس وعلامات آنها
اینست سه سعد محمود مذموم
وبعضی این الفاظ را صریح نویسند وچون

نوبت این دور بمبداء اقسام لطاف رسد
روز مبداء آن قسم و روز مقدم بر آن
درین دور یکی شمرند و سالها را مقید
سازند بابتداء آفرینش عالم و بزعم ایشان
مدت بقاء عالم سیصد هزار هزار سنه
و هر دوری ده هزار سال و در سال هشت
صد و چهل و نهم یزدجردی که گذشته
از ابتداء آفرینش عالم هشت هزار و
شصت و سه دور و نه هزار و هفتصد و
پنجاه و چهار سال و هر قسمی از اقسام
سال شمسی را بلغت ایشان نامی است
و در زیجات مسطور است و در تقویم
تمام تاریخ خطایی را در صفحه یسار در
شش جدول بیارند و در جدول اول
ارقام ایام دور ستینی و در دوم ارقام

ایام دور اثنی عشری و در سیم ارقام ایام
دور رابع و در چهارم علامات اختیارات
و در پنجم ارقام ایام اقسام ستّه و در ششم
ارقام ایام شهور قمری و اسماء اقسام سال
و اسماء شهور قمری در حاشیه یسری ثبت
کنند و بعضی اسماء ایام در دور ستینی و دور اثنی
عشری و دور رابع همه را مصرّح نویسند
و گاه باشد که مداخل شهور قمری و مداخل
اقسام ستّه را در شش جدول بیارند در ورق
مقدّم برابر آن دوازده گانه در جدول
اول اعداد اقسام و اعداد شهور ثبت کنند
بارقام هندی و در جدول اسماء اقسام
سال و اسماء شهور و در جدول سیم
شهور و در جدول و ایام تام یزدجردی
که موافق اول آن قسم با اول آن ماه باشد

ودرجدول چهارم ایام نامه دور
ستینی ودرجدول پنجم فنکات که برا
ایام نامه نباید باشد ودرجدول
ششم ایام نامه دور اختیاری و طریق
وضع فنکات چنانست که چون فنکات
شصت شود آنرا یکی گیرند و مرفوع
مره خوانند و چون مرفوع مره شصت
شود آنرا یکی گیرند و مرفوع مرتین
خوانند و مرتبه مرفوع مرتین مقدم
باشد بر مرتبه مرفوع مره و مرتبه مرفوع
مره بر مرتبه فنکات واگر با فنکات ثانیه
کسور باشد آنرا بعد از فنکات درهمان
وضع کنند وهم درین ورق بر شکل
زایچه دوازده خانه رسم کنند و در هر
خانه نام سال از دور اثنی عشری بخط

بلغت ایشان

بلغت ایشان بنویسند و سال و نام آن سال
که موافق سال مفروض بود در خانه وسط
فوقانی ثبت کنند وهم درین ورق تاریخ سال
مفروض و مدخل آن و احکام آن سال بزعم
اهل خطا بیارند **باب پانزدهم** در معرفت زوایچ
که در تقویم آرند صفحه مقدم بر اوراق دوازدهم
کانه تاریخ سال مفروض و مدخل آن سال را
بتواریخ مشهوره و تاریخ خطاییان بیارند و
زایچه طالع تحویل آفتاب بحمل در آن صفحه بیارند
بدان طریق که در زایچه طالع اجتماع واستقبال
مذکور شد و مواضع کواکب و عقدتین
قمر را در وقت تحویل در آن زایچه ثبت
کنند بآن طریق که هر یک در هر برج
که باشد آنرا در آن خانه ثبت کنند که
که نام آن برج صریح در آن خانه مسطور

باشد و درجات و دقایق که از آن برج
قطع کرده باشند نیز ثبت کنند و سهام را نیز
در این زایچه بیاورند و این سهام دلایل جزئیات
که مواضع کواکب و درجه طالع با جزوی دیگر
از فلک البروج گیرند و طریق وضع آنها در
زایچه بر قیاس وضع کواکب است و گاه
باشد که از برای هر یک از طوالع فصول
اربعه زایچه وضع کنند در صفحه علیحده و
بعضی برای طالع تحویل آفتاب بهر یک از بروج
زایچه وضع کنند و از جمله اموری که در
تقویم بیاورند ایام مشهوره است از تواریخ
مشهوره که در میان اتصالات کلیه بر آن
روز نویسند و دیگر موارد خسوف و کسوف
است که در آخر تقویم بیاورند و ساعات
گذشته از اول روز یا اول شب در ابتداء

وسط

وسط و ابتداء مکث و تمام انجلا و مقدار منخسف
و منکسف تعیین کنند و احکام آن در ذیل آن
بیاورند و احکام طالع تحویل در اوراق مقدم
بر اوراق دوازده گانه بنویسند و احکام
اجتماعات و استقبالات و اتصالات در
هر ماهی بر سر ورق آن ماه نویسند و بعضی
منسوبات کواکب و خصوص ایشان و احکام
اختلاجات بر اوراق دوازده گانه بیاورند
و معرفت آنها محتاج بیان نیست اینست
معرفت آنچه متداول است در این زمان
در تقاویم تامه و مشهور در ترتیب جداول
اینست که مذکور شد و بعضی تسییر بدلائل
درجه طالع و تسییر نسبت بدلایل و نقاط
سبعه منحوسه و ابعاد کواکب از مرکز عالم در
تاریخ یهود و غیر ذالک از اموری که بدان

چندان احتیاجی نیست ایراد کنند و تعرض بآنها
موجب تطویل است اکنون بعضی اشیا که ناظر
تقویم را بکار آید ایراد کرده شود **باب سیزدهم** در معرفت احوال بروج و ارباب مثلثات
و احوال کواکب و ارباب ساعات **حمل و ثور
و جوزا** بروج بهاری اند **سرطان و اسد و سنبله**
بروج صیفی و این هر شش شمالی اند **میزان و
عقرب و قوس** بروج خریفی اند **جدی و دلو و حوت**
بروج شتوی و این هر شش جنوبی اند و بروج
اوایل فصول منقلبه اند و بروج اوسط ثابته
و بروج اواخر ذوات جسدین و حمل و اسد
و قوس گرم و خشک اند و این هر سه برج را
مثلثه ناری گویند و ارباب این مثلثه در
روز شمس و مشتری و زحل اند و در شب
مشتری مقدم باشد و ثور و سنبله و جدی

کرد وخشک

سرد و خشک اند و این سه برج را مثلثه ارضی
گویند و ارباب این مثلثه در روز زهره و قمر
و مریخ اند و در شب قمر مقدم باشد جوزا
و میزان و دلو گرم و تر اند این سه برج را
مثلثه هوایی گویند و ارباب این مثلثه در
روز زحل و عطارد و مشتری است و در شب
عطارد مقدم باشد و سرطان و عقرب
و حوت سرد و تر اند و این سه برج را مثلثه
مایی گویند و ارباب این مثلثه در روز
زهره و مریخ و قمر اند و در شب مریخ مقدم
باشد و بروج گرم همه مذکر و نهاری اند
و بروج سرد همه مؤنث و لیلی و جوزا
و سنبله و میزان و دلو و نصف اول قوس
انسی اند و باقی بهیمی و جدی و دلو خانهای
زحل اند و قوس و حوت خانهای مشتری و حمل

و عقرب و خانهاء مریخ و اسد خانه شمس و ثور
و میزان خانهاء زهره و جوزا و سنبله خانهاء عطارد
و سرطان خانه قمر و برج و مقابل خانه را
وبال گویند اما احوال کواکب زحل نحس اکبر
است و مریخ نحس اصغر و مشتری سعد
اکبر و زهره سعد اصغر و نیرین از تثلیث و تسدیس
سعد اند و از مقابله و تربیع و مقارنه نحس
و راس سعد است و ذنب و کید نحس و
عطارد طابع کوکب متصل به است و زحل
و سرد و خشک است و مریخ و شمس گرم
خشک و مشتری و زهره گرم و تر و قمر سرد و تر
و طبیعت عطارد طبیعت کوکب متصل بر است
و اگر هیچ کواکب متصل نباشد طبیعت او
طبیعت محل او باشد و شمس و علوی مذکر
اند و قمر و زهره مؤنث اند و عطارد

طابع

طابع کوکبست متصل بر و هر کوکب مذکر نها
ریست مگر مریخ و مریخ و زهره مؤنث لیلیه
اما ارباب ساعت در روز یکشنبه ارباب ساعت
اولا شمس است و در روز دوشنبه قمر و در
روز سه شنبه مریخ و در روز چهارشنبه
عطارد و در روز پنجشنبه مشتری و در
روز جمعه زهره و در روز شنبه و ارباب
ساعت اولا از شب یکشنبه عطارد است
و از شب دوشنبه مشتری و از شب سه شنبه
زهره و از شب چهارشنبه زحل و از شب
پنجشنبه شمس و از شب جمعه قمر و از شب
شنبه مریخ و در ساعت دوم در هر
روزی و شبی کوکب باشد که فلک او
تحت فلک کوکب در ساعت مقدم
باشد و همچنین در ساعت سیوم و چهارم

تا آخر چون نوبت بقمر رسد باز از زحل گیرند
و مراد از این ساعات زمانیست
و رب هر روز رب ساعت اولی آن روز
باشد و همچنین رب هر شب رب ساعت
اولای آن شب باشد **باب هفتم**
در معرفت حصوص کواکب و آنچه بدان تعلق
دارد هر برجی را بپنج قسم مختلف کرده اند
و هر قسمی نصیب یکی از متحیره کرده اند و آن را
حد آن کوکب گویند و اهل احکام را در حدود
اختلاف هست و اشهر حد و در حصرها نست که
در این جدول موضوع است و در جدول
اول طولی بروج مثبت است و در جدول
عرضیه بازاء هر برج درجات آن برج
منقسم بپنج قسم مختلف مرقوم است بسواد
و صاحب آن قسم در جنب آن مکتوبست بحمره

بحمره و

ع	وي	وه	حك	هح	هل
ا	حه	دك	هي	هل	هح
ب	وك	وي	هه	رح	دل
ج	رح	وه	وك	ري	كل
د	وي	هه	رل	وك	وح
ه	رك	يه	كي	رح	رل
و	دل	حك	ري	ره	سح
ز	رح	كه	حك	هي	ول
ح	سي	هه	كك	هل	كح
ط	رك	ري	حه	كل	كح
ي	رك	وه	ري	هح	هل
يا	ره	كي	جك	طي	بل

بحمره و چون هر برجی
بورا به قسم
کنند و قسم اوّل
حمل را بمریخ دهند
و قسم دوّم بآفتاب
و همچنین بر ترتیب
تا قسم آخر حوت و
آن را زان مریخ باشد
هر قسمی را وجه و صورت نیز گویند و حکماء
هند در این تقسیم قسم اوّل از هر برج بصاحب
آن دهند و قسم دوّم بصاحب برج که دوازده
باشد از مثلثهٔ او و قسم دیگر بصاحب
برج دیگر هم از این مثلثه و آن را دریجان
گویند و چون هر برجی بسه قسم متساوی
کنند و قسم اوّل از حمل بمریخ دهند و قسم

دوم بصاحب ثور و قسم سیوم بصاحب جوزا
و علی هذا تا آخر اقسام دوازده برج این را
بهبهر گویند و همچنین هر برج را بدوازده قسم
کنند و قسم اول از هر برج بصاحب آن برج
و قسم دوم بصاحب برج که بعد از آن برج
و علی هذا تا آخر و این را اثنی عشریه گویند
و چون کوکب نهاری در روز فوق الارض
باشد و شب تحت الارض و کوکب لیلی بعکس
اثنا حیز آنرا گویند و فرح عطارد در طالع است ۲ کوکب
و فرح قمر در ثالث و فرح زهره در خامس
و فرح مریخ در سادس و فرح شمس در تاسع
و فرح مشتری در حادی عشر و فرح زحل
در ثانی عشر و خانه مقابل فرح ترح و آفت
باشد و چون کوکب در خانه خود یا شرف خود
باشد و در وتد یا کوکب ناظر باشد که او را همین

حال باشد

حال باشد آنرا مستولی گویند و مستولی
بزرجمهری از فلک البروج عبارت از کوکب
ایست که حصه او در آن جزو بیش از حظوظ
کواکب دیگر باشد در آن جزو و اهل احکام هر حظی را
مرتبه اعتبار کرده اند و آن مراتب را شهادت
گویند مثلاً صاحب بیت را شهادت گیرند و صاحب
شرف را ۴ و صاحب مثلثه اول را دو و صاحب مثلثه
دوم را یکی و همچنین هر یک از حدود و دریجان و غیر
ذالک مرتبه تعیین کرده اند و تفصیل آن از کتب احکام
طلب باید کرد و چون صاحب حظی در آن حظ
باشد مرتبه او را ضعف گیرند و اگر شهادت
دو کوکب متساوی باشد هر دو را مستولی
گیرند و اگر کوکبی در شهادت نزدیک بکوکب
مستولی باشد آنرا شریک مستولی گردانند باب
هجدهم در معرفت بیوت و دلالات آن

و منسوبات کواکب خانهٔ اول را وتد طالع گویند
و سابع را وتد غارب و عاشر را وتد السما و رابع
را وتد الارض و ثانی و خامس و ثامن و
حادی عشر را مایل الاوتاد و ثالث و تاسع
و سادس و ثانی عشر را زایل الاوتاد و سادس
و ثانی و ثامن و ثانی عشر ساقط اند از
طالع و باقی غیر از اوتاد ناظراند بطالع
و چون عاشر بحسب عدد یا نزدهم طالع
بود اوتاد را اوتاد مایله گویند و اگر دهم
باشد اوتاد زایله و اگر دهم باشد اوتاد
قایمه و حد هر خانه پیش از مبداء آن
خانه است تا پنج درجه اما مدلولات بیوت
طالع خانهٔ حیوة است و نفس و جسد
و ابتداء کارها و ثانی خانهٔ مال و معاش
و اعوان و حوادث مستقبله و ثالث خانهٔ برادران

و اقربا

و اقربا و سفرهای نزدیک و رابع خانهٔ پدران
و املاک و ضیاع و عقار و عواقب امور و خامس
خانهٔ فرزندان و رسولان و هدایا و اخبار
و اکل و شرب و سادس خانهٔ خدمتکاران
و بندگان و امراض و آفات و دواب صغار
سابع خانهٔ شرکا و ازواج و عداوت و ثامن
خانهٔ خوف و مرگ و میراثها و اموال عورات
و غم و اندوه و تاسع خانهٔ سفر و دین و علم
و زهد و مکر و عقل و عاشر خانهٔ سلطان
و مادران و اشغال و اعمال سلطان و حادی عشر
خانهٔ دوستان و امیدها و سعادتها و ثانی
عشر خانهٔ اعداد و شقاوتها و دونان و چهار
پایان بزرگ اما منسوبات کواکب زحل کواکب
پیرانست و دهقانان و خاندانهای قدیم و علامات
و صحرانشینان و مردم سفله و مکر و کینه و غم

وحمق و مشتری کوکب اشراف و علما و قضاة
و امرا و اهل مناصب و حلم و سخا و عقل و حیا
و کرم و تواضع و وفا و مریخ کوکب لشکریان
و اتراک و دزدان و عوانان و قهر و مکابره
و شجاعت و سفاهت و دروغ و ابرام و مردم
و زنا و شمس کوکب سلاطین و اصحاب امر و نهی
و اکابر و تکبر و عجب و ابهت و زهره کوکب
اهل طرب و عورات و امردان و ظرفا و سهو
و سخریت و سوگند دروغ و عطارد کوکب
وزرا و حکما و الهقیا و منجمان و شعرا و اذکیا
و اهل قلم و دین و علم و پاکی و نطق و ضیاع
و دقیقه و قمر کوکب رسولان و بیادروان
و عوام و غنت و حرکت و جمال و سخن چینی
باب نوزدهم در معرفت احوال انظار و آنچه
بدان ماند و قوای کواکب تثلیث و تسدیس

دو نظر
مودت اند و سعود و تثلیث اقواست و
مقابله و تربیع دو نظر عداوت اند و نحوس
و مقابله اقواست و نظر مودت بکواکب
سعد محمود است و نظر عداوت با آنها
مذموم نیست و نظر عداوت بکواکب نحس
مذموم است و نظر مودت با آنها در آن
مرتبه نیست و مقاونه و مجاسده با سعود
در سعادت بیفزاید و با نحوس در نحوست
و تناظر را عواعست سند بینی مثل آنکه یکی
در اول جوزا باشد و دیگری در آخر سرطان و
تربیعی و استقبالی و آن بقیاس بر
سند بینی معلوم شود و حکم تناظر حکم نظر است
و اما تناظر بثلثی قوم گفته اند واقع نیست و بقیاس
بر تناظر سند بینی باید که واقع باشد و چون
کوکب متوجه نظر یا تناظر یا مجاسده باشد

بیش از و سبب ل بحقیقت آن چند درجه
سعادت یا نحوست آن اکتساب میکند و
چون منصرف شود تا چند درجه بعد ازو
آن سعادت یا نحوست باقی باشد و آن د
درجات را احرام گویند و جرم هریک
از علویین در هر طرف نه درجه است
و از مریخ هشت درجه و از شمس پانزده
درجه و هریک از سفلیین هفت درجه و از
قمر و هریک از عقدتین دوازده درجه
و چون کوکب قریب بحد نظر باشد یا تناظر
یا مجاسد و بعد میان او و منظور
الیه بقدر نصف مجموع جرمین هر دو
باشد آنرا متصل گویند و چون بعد بقدر
نصف جرم اول الجرم شود او را قوی
الاتصال گویند و چون بعد تمام مرتفع

شود

شود آنرا تمام الاتصال گویند و چون از آن
درگذرد منصرف گویند و چون کوکبی
برجی انتقال کند و متصل بکوکبی باشد
اگر بعد از آن متصل بکوکب دیگر نشود
تا در آن برج باشد آنرا وحشة السیر گویند
و اگر متصل شود بکوکب دیگر در آن برج
آنرا بعید الاتصال گویند و اگر بعد از
اتصال بکوکب دیگر متصل نشود آنرا خا
لی السیر گویند و چون کوکبی منصرف شود
از کوکبی و متصل بکوکب ثالث شود
آن بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب
و آنرا نقل گویند و اگر دو کوکب بکوکب ثالث
متصل شود بمنزله اتصال کوکب اول
باشد بکوکب ثانی و آنرا جمع گویند اما قوای
کواکب بر سه نوع است ذاتی و آن آنست

که کوکب در حظی از حظوظ خود باشد مثل بیت و
شرف و حد و در مثلثه و امثال آن و همچنین
از قوی ذاتیست بودن کوکب در نطاق رابع
و مستقیم و سریع السیر و شمالی العرض تخصیص
که صاعد باشد و عرضی و آن آنست که
کوکبی در اوتاد یا مایل الاوتاد یا ناظر بطالع
باشد یا در حیض یا در فرح خود باشد
و سعادی و آن آنست که کوکبی بنظر مودت
بکوکب سعد ناظر باشد یا در برجی باشد
که دو کوکب مسعود درین بقوای ذاتی و عرضی
محیط باشند یا آن کوکب هم در آن برج یا آنکه
یکی در دوم آن برج باشد و دیگری در دوازدهم

در معرفت اصول کردن

اختیارات بکار آید هر شغلی که هر روز
یا هفته چند بار محتاج الیه باشد آنرا

حاجت

حاجت باختیار نیست اما در اشغالی دیگر
وقتی اختیار باید کرد که قمر و صاحب بیت
قمر و کوکبی که شغل مذکور منسوب باو باشد و طالع وقت
و صاحب طالع و خانه منسوب الیه شغل و صاحب این خانه
همه یا بیشتری صالح الحال باشند و صلاح حال بیوت
آنست که از نحس خالی باشند و سعدی ناظر باشد بآنها
و صلاح حال کوکب آنست که مسعود باشند و بقوای مذکوره
همه یا بعضی آراسته باشند و فساد حال بیوت و کواکب
بقیاس ازین معلوم شود و اگر صاحب بیت قمر نحوسی
باشد یا از اوتاد زایل باشد صلاح حال قمر فایده
ندهد و اگر صلاح حال قمر میسر نشود یکی از سعدین
باید که در طالع یا عاشر باشد و در اختیارات یومی
اولی آن بنحو که طالع و موضع قمر بروج نهاری باشند
و در اختیارات لیلی بروج لیلی و باید که قمر تحت
الشعاع و محاسد و کبد و ذنب و در طریق محترقه

ومحصورین النحسین وخالی السّیر و وحشی السّیر
نباشد و نباید که هیچ یک از   دد طالع باشند
مگر در امری که ثبوت و دوام آن مطلوب باشد
و در امور مخفی بشرارت باید که قمر منحوس
باشد و در امور مطلوب الشّهره باید که شمس
فوق الارض باشد و باید که قمر متّصل بکوکبی
باشد که شغل معروض را بآن کوکب نسبتی
باشد و بالجمله در هر شغلی موضع قمر و کوکبی
که متّصل باو باشد باید که مناسب آن باشد
مثلاً بجهت دیدار ملوک و اشراف قمر در
مثلثه ناری باید ناظر بآفتاب یا مشتری
نظر مودت و بجهت جلوس بر سریر مملکت
قمر در اسد یا عقرب باید یا یکی از دو خانهٔ
مشتری ناظر بآفتاب نظر مودت و بجهت
تعلیم و ابتدای کتابت قمر در برج ابنیه یا در

ناظر

ناظر بعطاء و با مشتری نظر مودت و بجهت
سفر بر باید که قمر در برج ارضی بود و
و منقلب یا ذوجسدین متّصل بمریخ نظر مودت
و بجهت سفر بحر قمر در برج آبی باید منقلب
یا ذوجسدین متصل بیکی از سعود و بجهت
نو بریدن و پوشیدن باید که قمر در برج
منقلب یا ذوجسدین باشد متصل بزهره
و بجهت نکاح قمر در برج ثابت باید غیر
نصف اوّل عقرب یا میزان یا قوس متّصل
بزهره و بجهت زفاف باید که قمر در برج
ثابت ناری باشد بغیر عقرب یا در یکی
از خانهای عطارد و متّصل بزهره و بجهت
وصل قمر ناقص النّور باید در برج آتشی
یا هوای غیر جوزا و بجهت حقنه کردن
قمر ناقص النّور باید متصل بزهره یا مشتری

که در عقرب باشد یا متصل بزحل و جهت
برده خریدن قمر در برج انسی باید و جهت
زراعت قمر در سرطان یا برج خاکی باید متصل
بسعود یا بر تسدیس و تثلیث زحل و جهت
درخت نشاندن قمر در برج ثابت یا ذوجسدین
باید و جهت بنا نهادن قمر در برج ارضی
باید متصل بکوکبی که در شرف باشد یا در
برج هوائی و باید که زحل قوی حال باشد
این قدر در معرفت اختیارات اینجا کافیست
و زیاده از این بتطویل مفضی ست و بر این ختم
الکلام والحمد لله الحاکم الحکم
الملک العلام تمت
فی تاریخ شهر
۱۵ شهر رجب المرجب
سنه ۱۲۳۱

بسم الله الرحمن الرحیم
هرکه نه گویا بتو خاموش به   هرچه نه یاد
تو فراموش به سپاس و ستایش مر خدای را
و کریمی را که با کمال کبریا و عظمت و استغنا
و عزت در لطف و رحمت و باب عطوفت
و رافت بر روی بندگان گشوده و اصناف
خلایق از شریف و وضیع و خواص و عوام
رخصت مکالمه و مخاطبه و مناجات و عرض
حاجات ارزانی فرموده که هر که رازی
دارد جناب متعالی رو بروی تواند گفت
و هر که رازی آورد در حضرت او بمشاهده
عرض تواند نمود نه بر درش و نه زی گماشته
که بوسیلهٔ رشوه با و متوسل باید بود

و نه وکیل بان داشته که بدست آویز پیشکش
با و متوسل باید نمود و نه حاجبی و نه دربانی
و نه ترس چوبکی غضبانی هر که
خواهد گو بیا و هر چه خواهد گو بگوی
کبر و ناز و حاجب دربان در این درگاه
نیست همه کس را در همه جا و همه وقت
بجناب او راه هست و از ظواهر و بواطن همه
در همه حالی آگاه هست سلطنت و پادشاهی
او را میرسد و بس تعالی جنابه و تقدس
و از غایت رأفت و نهایت کرم کبریا بندگان
ایشان را در شبانروزی پنج وقت نماز
امر فرموده تا تکرر ذکر و تجدید عهد
ساعات متقارب و وسیلهٔ تقرب بندگان
شود بجناب و ذریعهٔ باو رسیدن
حبّ حبّ در دل ایشان گردد نسبت برب

الارباب و تا ساعات چند بخضوع و خشوع
روی نیاز بر آستانه بنده نواز کارساز بیچ
دران دل خود را بحضرت علام الغیوب عرض
دهند و غم خود با لطف بگویند و دوای خود
از کرم او بجویند تا از روی تفضل و تعطف
نامتناهی هر کس را بقدر استعداد شرع تمام
کند و شکسته را بدرستی انعام بخشند
کریمی بود در دلها نشسته درسته
بخشد دلهای شکسته فشکراً له ثم شکراً
له علی ما هدانا لشکر النعم وصلی الله علی
محمد و آله و سلم پوشیده نیست که نماز
بهترین طاعات و فاضلترین عبادات
است چنانکه در حدیث نبوی ص وارد
شده که نماز ستون دینست هرگاه که مقبول
همه عبادات مقبولست و اگر مردود گشت

همه مردود است و چون مقصد اصلی از
نماز یاد حق است و تجدید عهد با او و ثنا و دعا
او از روی مسکنت و خشوع و سوال مهمات
از او با بتهال و خضوع پس هر آینه بنده را ناچار
است از حاضر ساختن دل در آن و فهمیدن
آنچه میگوید بفرمان و در حدیث نبوی
وارد است که نیست هر بنده را از نماز مگر
آنچه فهمیده است از آن و دل با خود داشته
در آن و در روایت دیگر صحیح از امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که بدرستی که از
بنده بالا برده میشود مر او را از نماز او سه
یک آن و نیمه آن و چهار یک آن و پنج یک آن
پس بالا برده نمیشود از برای او مگر آنچه
از آن روی دل بآن داشته و در حدیث
دیگر وارد شده که هر که دو رکعت نماز

بگذارد

بگذارد و سخن نگوید در آن با نفس خود
بچیزی از امور دنیا یعنی چیزی دنیوی
در خاطر نگذراند و فارغ شود از آن نماز
و نماند میان او و حق تعالی گناهی مگر آمرزیده
شود از برای او و چون اذکار نماز بزبان
عربی وارد شده و بسیاری از ابنای عجم بلکه
عرب هم از فهمیدن آن عاجز اند و بخاطر این
ضعیف محسن ابن مرتضی رسید که آنرا
بزبان فارسی ترجمه نماید و بعضی آداب
و فواید نیز بآن منضم سازد تا شاید جمعی
از مؤمنان از آن بهره مند کردند و این فقیر
بی بضاعت را بدعا و قات حضور دل بدعای
خیر یاد آوری نمایند   نظم   تو که کیمیا فروشی
نظری بقلب ما کن که بضاعتی نداریم و فکنی
وفکنده ایم دامی پس ساعت چند از اوقات

صرف این مهم نمود واین هشت در که مراد
بمنزلهٔ درهای بهشت است بروی طالبان
کشوده و بترجمة الصلوة موسوم ساخت
وبالله التوفیق   اذان واقامت
اَللهُ اَکْبَرْ یعنی خدای عزّ وجلّ برتر است
از همه چیز واز آنکه بوصف ونعت درآید
یا در وهم وخیال گنجد یا ادراک او بعقول
وقیاس توان کرد   فکرها عاجز است
از اوصافش عقلها حیرانند
عقل عقلست وجان جانست او وانکه زین
بهتر است آنست او حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام میفرماید که هرگاه که تکبیر گفتی
پس باید که خود را خرد وحقیر شماری
ودر جنب عظمت کبریای او وهرچه
در آسمان وزمین است پس بدرستی که

حق تعالی چون مطلع شد بر دل بنده واو تکبیر
میگوید ودر دلش عارضیست از حقیقت
تکبیر یعنی چیزی دیگر را بیشتر از حق تعالی در
دل بنده تعظیم وتوقیر مینماید حق تعالی
گوید که ای دروغ گوی آیا تو فریب میدهی
قسم بعزت جلال من که هر آینه ترا محروم میسازم
از حلاوت ذکر خود ومحجوب میسازم از
نزدیکی وهمرازی باخود اَشْهَدُ اَنْ
لا اِلٰهَ اِلّا اللهُ یعنی گواهی میدهم من باینکه
بتحقیق معبودی سزاوار پرستش نیست
بجز معبود یکتای بحق که اوراست همه صفات
وکمال وباید که درین شهادت نیز صادق
باشد یعنی چیزی دیگر را بر حق تعالی نگزیند
وازوی دوست تر ندارد چه هرکه چیزی را
بسیار دوست میدارد واهتمام تمام درشان

او مینماید دید و مینماید فی الحقیقه آنرا پرستیده
است پس اگر محبت و اهتمام در آن چیز
بامر حق است و بتفصیل فرمان او داده بر داری
او جلّ شانه پس در این صورت حق را پرستیده
است والا آن چیز را پرستیده و یا کسی را
پرستیده که او را بعبادت آن چیز داشته
بیت چون شیطان و هوا و غیر آن   برانکی
برده تا معلوم گردد که یاران دیگر را
میپرستند تا تو غیر ما را خواهی و غیر ما را
رباعی می پرستی   ما را خواهی خطی بعالم درکش
کاندر یکدل دو دوستی ناید خوش هرچه
دلبند تست خداوند تست و هرچه خواه
تست خدای تست أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ
إِلَٰهَهُ هَوَاهُ ای هواهای تو نار موصده
زد بهر بندم هزار آتشکده   ای هوای

توخدا

توخدا انگیز وی خدایان توخدا آزار د
گفتن و داشتن که الله یکیست چه سود
وچون در پیش هزار صنم سجده میکنی علم
بی عمل و بال است و قول بی فعل نکال
که توحید تو مستجاب شود قبلهٔ دل یکتا
کن و از غیر ما تبرا کن تا فعل تو مصدق
بیت قول تو باشد   ای آنکه بقبلهٔ وفا
روست ترا از مغز چرا حجاب شد پوست
ترا دل در پی این و آن نه نیکوست ترا
یکدل داری بس است یکدوست ترا
أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ یعنی گواهی
میدهم بانکه بتحقیق محمد صلعم فرستادهٔ
خداست جلّ جلاله و باید که چون این
شهادت دهد بمقتضای آن عمل نماید
و مقتضای او ست که اوامر و نواهـ

آنحضرت صلی الله علیه وآله را فرمان بردار
نماید چنانکه حق سبحانه وتعالی فرموده که
وَمَا آتَیکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهیکُم عَنهُ
فَانتَهُوا یعنی آنچه آورده است شما را رسول
صلی الله علیه وآله پس فرا گیرید آنرا
وآنچه باز داشته است شما را از آن پس
باز ایستید از آن حَیَّ عَلَی الصَّلوٰة یعنی رو
آرید بنماز و ترغیب نماز در اذان از آنجهة
میشود که وضع اذان برای اخبار است
بدخول وقت چه اذان اشعار است یعنی
واقف کردانیدن حَیَّ عَلَی الفَلاح
یعنی روآرید بچیزی که موجب فوز و ظفر
یافتن است بسعادت عظمی در آخرت
یعنی نماز حَیَّ عَلیٰ خَیرِ العَمَل یعنی روآرید
بیهترین عملی که آن نماز است

نزدیکی

نزدیکی بندکان نماز است معراج روندکان
نماز است موقوف علیه کل طاعات سر
کردهٔ جملهٔ عبادات رکن شرع و ستون دین
شاید کفتن که دین همین است قَد قَامَتِ
الصَّلوٰة یعنی بتحقیق برپای ایستاده نماز یعنی
شروع در آن نزدیک شد و این کلمه مخصوص
اقامت است و در اذان نیست و در آخر هر
یک تکبیر و تهلیل نیز باید کفت و همه اذکار
در هر یک دو نوبت کفته میشود مکر در
تکبیر در اول اذان که چهار نوبت باید
کفت و تهلیل در آخر اقامت یکنوبت و اذانرا
بلند و بتأنی باید کفت و اقامت را آهسته
و تند و وقف در اواخر فصول هر دو
باید کرد و فاصله میان هر دو بدو رکعت
باید سجده یا نشستن یا بکام برداشتن یا کفتن

بتسبیح و تحمید و تهلیل و اگر بنشینند و بگویند
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ قَلْبِي بَارّاً یعنی بار خدایا بگردان
دل ما را نیکو کننده وَرِزْقِي دَارّاً یعنی روزی
مرا تازه بتازه و آینده وَعَیْشِي قَارّاً یعنی زندگانی
مرا در خوشی و شادمانی کن راننده وَا
جْعَلْ لِي و بگردان از برای من مِنْ عِنْدِ
قَبْرِ رَسُولِكَ وَنَبِیِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یعنی نزد قبر پیغمبر خود
محمد صلی الله علیه وآله وسلم مُسْتَقَرّاً
مکان و منزل در دنیا وَقَرَاراً و جای
اقامت و درنگ در آخرت   ادعیهٔ
افتتاح بعد از تکبیر موسوم اَللّٰهُمَّ اَنْتَ
الْمَلِكُ الْحَقُّ بار خدایا توی پادشاه ثابت
و دائم لا اِلٰهَ اِلّا اَنْتَ یعنی نیست معبود سزای
پرستش جز تو سُبْحَانَكَ یعنی پاک میدانم

ومنزه

و منزه میشمارم جناب ترا از هر چه بجلال
تو نسزد و جمال ترا نزیبد   پاک از آنها
که جاهلان گفتند پاک ترا آنکه عاقلان
گفتند اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بدرستی که من
بد کردم و ستم کردم بنفس خود را فاعه
فَاغْفِرْ لِي ذَنْبِي پس بیامرز مرا گناهان مرا
اِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلّا اَنْتَ پس بدرستی
که نمیآمرزد گناهان هیچکس بغیر از
قباحتهای فعل ما که سلك ذو تنك میدارد
بغیر از پردهٔ عفوت که بپوشد این قباحتها
بگوید لَبَّیْكَ یعنی میایستم بخدمت
وَحَنَانَیْكَ و پاک و منزه میدانم ساحت
کبریای ترا از غبار هر چه ترا نسزد و
نشاید و حال آنکه سؤال میکنم ترا همیشه
از جناب تو رحمت و عطوفت میطلبم

کرما مقصریم تو دریای رحمتی
جرمی که میرود بامید عطای تست دانم
که در حساب نیاید گناه ما آنجا که فضل
و رحمت بمنتهای تست تَبَارَكْتَ بزرگوار
و برتر و ثابت و دائم و مبدأ بی کنهای
تو وَتَعَالَيْتَ و بسکه بلندی داری دست
ادراک ما از دامن معرفت تو کوتاه هست
و پای سعی ما را از وصول بجناب تو خارها
در راه است   اسلام باطراف فرنگ
آوردن
آیینه چین بسوی زنگ آوردن
از باده رخ شیخ برنگ آوردن
بتوان نتوان ترا بچنگ آوردن سُبْحَانَكَ
مقدس و منزهی تو رَبَّ الْبَيْتِ ای پروردگار
خانه کعبه یعنی کعبه که من بروی دیده
توجه بآن کرده ام بامر تو میدانم که آفریده
تست و سزای پرستش نیست ترا کشت

که پرستش

که پرستش آن میکنم   کعبه سنگی بر آستانه
تست قبله راهی بسوی خانه تست و بعد از
تکبیر هفتم وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ
السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ روی دل خود را متوجه
ساختم بآنکسی که بمحض قدرت بیاورد
آسمانها و زمین را عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
آن دانای نهان و آشکارا حَنِيفًا در حالتی
که مایلم از همه دینها بدین توحید مُسْلِمًا
در حالتی که فرمان بردارم وَمَا أَنَا مِنَ
الْمُشْرِكِينَ و نیستم از شرک آورندگان مر حق را
جل شانه إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي بدرستی که
نماز من و قربانی من یا حج من یا همه عبادتهای
من وَمَحْيَايَ و زندگانی من یعنی آنچه
بر آنم در زندگی از اعتقادات خود و افعال
حسنه و بالجمله نیکهای که میکنم در زندگانی

و مماتی و آنچه بر آن می میرم از ایمان و طاعات
و نیکیهایی که بعد از مرگ نفع آن بقبر من
می رسد لِلّٰهِ مر خدا راست رَبِّ العَالَمِینَ
که پروردگار جهانیانست لَا شَرِیکَ لَهُ
نیست انبازی مر او را یعنی من در عبادت
خود کسی را با او شریک نمیکنم چون بت پرستان
این کلامیست که حق تعالی از ابراهیم خلیل علیه
السلام حکایت فرموده در قرآن گفته اند که
مراد باین کلمات تفویض امور است بحق
تعالی یعنی هر که چه کنم و گویم و دانم و دارم
همه برای خداست   سفر براه
تو بود حضر برای تو جویم سخن برای تو
گویم خمش برای تو باشم وَبِذَلِكَ اُمِرْتُ
و باین مامور شده ام وَاَنَا مِنَ المُسْلِمِینَ
و من از جملهٔ مطیعان و فرمان برداران م

وباید که درین کلمات نیز صادق باشند
یعنی روی دل خود را با حق داشته باشد
و همه کارها را باو واگذاشته تا آنکه
بسته کار و بار و رهین دکان و بازار و محو
آرزوها و غرق شهوتها و وسواس گردیده
در طریقت کجا روا باشد دل
بتخانه رفته تن بنماز چه دروغ گفته
باشد که روی دل با خدا کرده و کارها
باو رها کرده ام و بس اغلب که اول
کلامی که در نماز افتتاح در آن کند دروغ
باشد و مستحب است که در حال تکبیرات
دستها را بردارد تا برابر گوشها چنانکه
کفها برابر قبله باشد و انگشتان بهم چسبیده
بود مگر دو انگشت بزرگ و ابتدای
تکبیر گفتن با ابتدای دست برداشتن

باشد وانتهای آن بانتهای او و همچنین
در هر تکبیری که در آغاز گفته میشود
و هر یک از آن تکبیرات هنگامی که خواهد
مقارن نیت میتواند داشت و فرض الحرام
قرار داد بآن نیت و از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام پرسیدند از معنی برداشتن دستها
در حال تکبیر فرمودند که معنی آن اینست
که خدای بزرگتر است که یکتای بی همتاست
که نیست مثل او چیزی که بسوده میشود
بانگشتها و دریافته میشود بحسها
تا ادراک در کنه ذاتش رسد
نه فکرت بغور صفاتش رسد نه بر اوج
ذاتش پرد مرغ وهم نه در ذیل وصفش
رسد دست فهم و بعضی گویند که
دست برداشتن در تکبیر اشارتست باین

که در دریای معصیت غرق شده ام
بگیر دست مرا تا برون آیم
مانده در بیم فراقم ره نمای رهنما
غرق در دریای جرمم دستگیرای
دستگیر   در تفسیر اعوذ بالله
یعنی پناه میگیرم و التجا مینمایم بمعبود
بحق و خداوند مطلق من الشیطان
الرجیم از شر وسوسه دیو فریبنده
سرکش رانده دور مانده از رحمت بیغش
باد دور شده از ریاض رضوان با رمیده
گشته از طبقات آسمان و گفتن این کلمات
آنست که از شر او محفوظ شود و استعاذه
فی الحقیقه پاکیزه کردن زبان و دفتر
خانه دلست از غبار اغیار و صفا دادن
آن از برای در آمدن ملک جبار و مثل

کسی که استعاذه میکند و خاطرش متعلق
است بغیر حق و در دلش فکرهای باطل
نفسانی و وسواسهای شیطانیست
مثل کسیست که بر در قلعهٔ محکم ایستاده
و دزد در نه متوجه اوست که او بد رد
و بزبان میگوید که پناه میگیرم از شر
این دزد باین قلعهٔ محکم و بر جای خود
ایستاده غیر رود بدرون قلعه تا دزد را
ببیند دزد او را نبیند و از شر او
ایمن گردد   تا نهی بد زبانت کوته
نیست بلکه عوذت اعوذ بالله نیست
بلکه آن نزد صاحب عرفان نیست الا اعوذ
بالشیطان گاه گوئی اعوذ و گاه لا حول لیک
غفلت بود مکن به قول سوی حق پشت
دو اسپه میرانند   برزبانت اعوذ میخوانند

طرفه

طرفه حالی که دزد بیگانه گشته همراه صاحب
خانه میکند همچو او فغان و نفیر دزد بگ
گو بگو که دزد بگیر بِسْمِ اللهِ بنام خدای
سزای پرستش الرَّحْمٰنِ نیک بخشاینده
بر خلق بود در حیوة الرَّحِیْمِ بخشاینده آرام
بر ایشان ببقا و محافظت از آفات
در اوقات اَلْحَمْدُ هر ثنا و آفرین
که از ازل تا ابد موجود و معلوم بود
و هست و خواهد بود جمله بتمام و کمال لِلّٰهِ
مر خدا براست که مسمی و موصوفست
بهمهٔ اسمای اسما و صفات کمالیه و جلالیه
آن بتسبیح و جلال و حمد سُبُّوحی
سزا و آن بتقدیس و کمال و نعت و
قُدُّوسی جد بر آن سزای آفرین
کو حمد او زند ست جان و آن بدایع

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
الهاً احداً صمداً لم یتخذ صاحبة
ولا ولداً

آفرین کز شکر او نابد ضمیر رَبِّ الْعَالَمِينَ
آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت
کننده و سازنده کار همه عالمیان از ملایکه
و جنّ و انس و وحوش و طیور و سباع
و حیوانات آبی و غیر آن الرَّحْمٰنِ بخشنده
وجود با دیگری در آخرت بعد از فنای
جهانیان الرَّحِيمِ بخشاینده باد دیگر برافت
و رحمت بر مؤمنان و در آوردن ایشان
ببهشت و در امن و امان مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ
خداوند روز جزا یا متصرّف در آن
روز بهرچه خواهد یا حافظ اعمال بندگان
تا در دادن و ستدن نامها غلط نشود
یا قاضی روز حساب که میان بندگان
بحق حکم کند یا جزا دهنده روز جزا
و بر قراءت مَلِكِ یعنی پادشاه روز جزا

که مملکت

که مملکت و سلطنت او را باشد چنانکه
فرمود لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ
إِيَّاكَ نَعْبُدُ ترا میپرستیم و بس که غیر از تو
مستحقّ عبادت نیست و بیان حقیقت عبادت
در شهادت بتوحید گذشت و درین
موضع چون تصریح بعبادت خود خدا
برا میکنند و حصر آن در وی جلّ شانه مینماید
بر سبیل خطاب یا عَلَّامُ الْغُيُوبِ پس
کذب در آن اخلاص را شنیع است ترك
هوا و هوس باید کرد و سلك نفس را
در مرض باید کشید   چون شمع
بسوز زنده میباید بود دلخسته و
سر فکنده میباید بود کار دست برادان
خدای باشد ناکامی کش که بنده میباید
بود و بندگی او از برای او میباید کرد

نماز برای خود تو بنده که چو گدایان بشرط
مزد مکن که دوست خود روش بنده پروری
داند وگفته اند نکته در این که نعبد
بصیغه جمع وارد شده که مفرد آنست که
در احکام شرعی مقرر است که هر که متاع
چند در یکعقد بخرد و بعضی از آن معیوب برآید
همه رد باید کرد یا همه نگاه باید داشت
و بعیب راضی شد و مشتری را نمیرسد
که معیب را رد کند و بی عیب را نگاه دارد
پس هرگاه بنده عبادت دیگر دیگران بعبادت
ضم کند حق تعالی کریم تر از آنست که عبادت
کسی را که بی عیب باشد رد نماید بجهة
عبادت معیب اینکس پس عبادت این
کس بطفیل آن قبول کند وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ
و خاص از تو یاری میخواهم در پرستش

تو و انجاح سایر

تو و انجاح سایر حوائج و مهمات و باید که بدر
قول بنده صادق باشند یعنی از دیگری در هیچ
امری یاری نخواهد مگر آنکه آنکس را واسطه
و سبب و مسخر حق داند در آن امور و دانند
که اگر حق تعالی نخواهد و در دل آنکس نیفکند
یاری او کند محالست که او تواند کرد پس
فی الحقیقه حق یاری او میکند بدست
آنکس و او چون آلت است در دست حق
بشناسان امام حق را تا متابعت و پیروی
او کنیم و براهی که او رفته است برویم و ما
او را تسلیم کنیم و محبت او را در دل گیریم
تا در آخرت با او محشور شویم و بسعادت
عظمی رسیم یا ثابت دار ما را بر معرفت و محبت
و متابعت امام علیه السلام در حدیث
نبوی علیه السلام وارد است که هر که

مرد و نشناخت امام زمان خود را مُرد مردن جاهلیت
یعنی بی ایمان و بندگی گفته که بنمای ما را راه
راست یعنی بمحبت ذاتی خود مشرف ما
تا از التفات بغیر تو ازاد گشته بتمامی
گرفتار تو گردیم و جز تو ندانیم و جز تو نبینیم
داد نه هر کس از مرادی و مطلبی
مقصود ما ز دینی و عقبی لقای تست
طرا صِراطَ الَّذینَ اَنعَمتَ عَلَیهِم بنما ما را
راه آنانکه بفضل خود انعام کرده بر ایشان
بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و
صدیقیت و شهادت و صلاحیت یا راه
آنها که اهل قرب اند و بکمال نعمت ظاهر
که قبول متابعت شریعت است و کمال
نعمت باطن که اطلاع بر اسرار حقیقت است
ایشان را معزز و مکرم ساخته غَیرِ المَغضُوبِ

عَلَیهِم

عَلَیهِم نه راه آنکسانی که خشم گرفته بر ایشان
و بر کفر اقدام نموده اند یا راه جهودان که
بسبب تمرد در معاندت و قتل انبیا و تحریف
کتب خشم بر ایشان گرفته یا هر که جانب
تفریط داشته باشد وَلَا الضَّآلِّینَ و نه راه
گمراهان یعنی کسانی که در طریق مختلفه
و سبیل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان
بواسطهٔ افراط در شان مسیح و تفریط در
باب حبیب علیه السلام گمراه گشته اند یا هر که
جانب افراط داشته باشد

در تفسیر سورهٔ قل در توحید از اهل
البیت علیهم السلام منقولست که بهترین
سوره که بعد از فاتحه خوانده شود در
نمازهای فریضه سورهٔ قل راست و توحید
بدانکه قَدَرِ سورهٔ قل را شیعه میدانند

و غیر شیعه نقل کرده‌اند از امام محمد باقر علیه
السلام منقولست که فضیلت ایمان کسی که ایمان
بجمله اِنّا اَنزَلناه در تفسیر آن داشته باشد
بر کسی که مثل آن نداشته باشد در ایمان
باین سوره چون فضیلت انسان بر سایر بهایم
و در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده که اولی
آنست که در رکعت اول سورهٔ قدر خوانده
شود که سورهٔ پیغمبر و اهل بیت اوست علیهم
السلام پس ایشان را وسیله سازد بخدای عز و جل
چه بسبب ایشان بمعرفت او رسیده جل جلاله
و در رکعت دوم سورهٔ توحید که دعا
در عقب آن مستحب است یعنی قنوت
و در کتاب کافی روایتی بعکس این نقل
کرده و عمل بهر کدام که کنند نیکوست و ابو
علی ابن راشد گوید که بحضرت امام علی نقی

علیه السلام

علیه السلام گفتم که فدای تو شوم بدرستی
که شما نوشته بودید بمحمد ابن فرج و تعلیم
او کرده اید که فاضلترین سوره که خوانده
میشود در فرایض اِنّا اَنزَلناه و قُل هُوَ اللّه
اَحَد است بدرستی که دل من تنگ میشود
بخواندن این دو سوره پس آنحضرت فرمود
که تنگ مکن دل خود را بخواندن این دو
سوره پس فرمود بخدا قسم که فضیلت
در این دو سوره است و ما بین این دو
سوره را تفسیر میکنیم تا تمامی افکار و
اذکار بر وجه افضل مترجم شده باشد
و ابتدا بسورهٔ قدر میکنیم روایت است که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخواب
دید که بنی امیه بر سر منبر آنحضرت میرفتند
مانند میمون و مردم را به پس میراندند

آنحضرت آزار بمعنی اند و هنگام شد حق
تعالی این سوره را برای تسلی آنحضرت فرستاد
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ بدرستی
که فرستادیم قرآنرا فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر
یعنی در شبی که حق سبحانه و تعالی در وی تقدیر
کند و اندازه کند هر چیز در آنسال خواهد آمد
گفته اند یعنی ابتدای نزول قرآن در آنشب
بوده یا تمام قرآن در آنشب از لوح محفوظ به
بیت المعمور آمده بعد از آن جبرئیل علیه السلام
در مدت بیست سه سال آیة آیة و سوره
و سوره بحسب مصالح زمان نازل ساخت
و از اهل البیت علیهم السلام منقولست
که در شب قدر ملائکه نازل میشوند
و تمامی احکام و امور جزئیه بندگان را تا
شب قدر سال دیگر بامام عصر علیه السلام

نازل میسازند اگر پیغمبر است بر سبیل وحی چنانکه
مشاهدهٔ فرشته میکند و اگر وصی پیغمبر است بر
سبیل تحدیث یعنی فرشته با امام عصر علیه
السلام سخن میگوید چنانکه امام آواز او میشنود
و شخص را نمی بیند و این علومی که ایشانرا در
آنشب حاصل میشود تفصیل و بیان علمیست که
ایشان قبل از آن بر سبیل اجمال میداشتند
وَمَا اَدْرٰیکَ چه چیز دانا کرد ترا نادانی تا
مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ چیست شب قدر یعنی شب با
عزت و شرف که هر که در او طاعت کند عزیز و شریف
گردد یا عملی که در او واقع شود نزدیک خدای
تعالی با قدر بود یا نو که پیغمبری و سایر ائمهٔ
معصومین را علیهم السلام فتوحات
عظیمه و فیوضات جسیمه دست میدهد
که قدر ایشان بآن ظاهر گردد لَیْلَةُ الْقَدْرِ

خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ شب قدر بهتر است از هزار ماه
که بنی امیه بعد از او حکومت کنند و اینها را
لیلة القدر دنیا شد چرا که اهل بیت را در این
شب فوائد و کرامتها دست میدهد و شیعه
ایشان را برکتها میرسد که تا آخر حکومت مخالفین
میکنند باز یاد میدارد قاسم ابن فضل منقول است
که او گفت شمردیم مدت تسلط بنی امیه هزار
ماه بود نه یکروز کم و نه یکروز زیاده و حکمت در
اخفای ابهام این شب تعظیم همه شبهای
محتمل است و احیای آنها بعبادت با آنکه
در واقع شبی معین نیست بلکه متبدل میشود
در لیالی سنه   ای چه جویی نه شب
قدر را نشان هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی
تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فرود میایند فرشتگان
و روح بر امام عصر علیه السلام فیها در این شب

بإذن ربهم

بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بفرمان آفریدگار ایشان مِنْ كُلِّ
أَمْرٍ از هر امری که بندگان را در کار است از
امور دینیه و دنیویه سَلَامٌ دائم البرکت
است هِيَ این شب قدر حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ
تا دمیدن سفیده صبح هر که حق تعالی توفیق
در یافتن برکت آن داده باشد از بندگان
که دوست میدارد ایشان را و میخواهد که بر
بعضی امور مخفیه مطلع شوند و این معنی
از دعای صحیفه سجادیه که بجهت دخول
ماه رمضان است مستفاد میشود و در کافی
نیز از آنحضرت نقل کرده اند که فرموده که سلام
میکنند بر زوار محمد ملائکه من و روح
من بسلام من از اول وقتی که نازل میشوند
تا طلوع صبح   تفسیر سوره توحید روایت
است که جمعی از کفار با آنحضرت گفتند که صفت

پروردگار خود را بیان کن تا او را بشناسیم
حق سبحانه و تعالی سورهٔ توحید فرستاد
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ بگو ای
محمد صلعم که آن کسی که از و می پرسید او ست
خدای یگانه متوحد بذات منفرد بصفات
اَللّٰهُ الصَّمَدُ خدایی که بی نیاز است از همه
و او است پناه نیازمندان نخورد و نیاشامد
و پاینده ایست که فانی نشود احدست
و شمار از و معزول صمد است و نیاز از رد
خدا دل آن احدی که عقل داند و فهم
آن صمدی که حس و شناسد و وهم لَمْ يَلِدْ
نزاد کسی رد بر یهود است که گفته
اند عزیر پسر خداست وَلَمْ يُولَدْ و زاده
نشد از کسی رد بر نصاری است که گویند
عیسی خداست وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

نیست

نیست و نبود مر او را همتا هیچکس رد بر مجوس
و مشرکان عرب است که گفته اند که او را
کفو هست کذلک الله ربی یعنی چنین است
پروردگار من و خواندن سوره بعد از حمد
مخصوص دو رکعت اولست و در سیوم
و چهارم اگر حمد نیز نخواند بدل آن تسبیح
و تحمید و تهلیل و تکبیر و استغفار کند هم
رواست و باید که قرآن را بتأنی و ترتیل و تدبر
بخواند با دلی فارغ و توجهی کامل عروس
حضرت قرآن نقاب آنکه براندازد که دار
الملک ایمان مجرد بیند از غوغا حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر که
قرآن خواند و فروتنی ننموده آنرا و دلش
نرم نشده بخواندن آن و اندوه و ترس در
باطن او پدید نیامده پس بتحقیق که خوار

داشت بزرگی شان حق سبحانه وتعالی را و
زبان کرد زبانی هویدا و باید که در حال
قیام بخشوع وخضوع بایستد بطریقی که
غلامان باخلاص در خدمت آقای خود می
ایستند یا مردی سهل در پیش پادشاه
عظیم الشّان که متوجه باو باشد ونظر
بجانب سجود افکند نه بجای دیگر
حدّ اینکس نیست او را سجده کردن لاجرم
سر بپیش افکنده ام بیچاره من از شرم دوست
و دستها را بر رانها بگذارد نه بجای دیگر
و زن بر پستانها وقدمها را محاذی یکدیگر
بدارد بقدری سه انگشت یا یکوجب
وانگشتان هردو پای را بقبله کند وبعد از
فراغ هریک از فاتحه و سوره لحظهٔ درنگ
کند   در رکوع مستحب است که قبل از

رکوع

بزانو بپیش اندرست
چپ گذارد و دستها را

رکوع تکبیر بگوید در حال قیام وبعد از
خم شدن دستها را بر زانوها گذارد ودرون
بالای زانو تا نو و دست راست را بر پهلو
بچسباند و زانوها را پس برد و پیش نیاورد
وانگشتان را از هم دور کند و پشت را راست
بدارد بنوعی که اگر قطرهٔ آب بر آن ریخته
شود بجای بایستد وگردن را موازی پشت
کند و پیش نیفکند ونظر را بین قدمین
اندازد و قبل از تسبیح بگوید اَللّهُمَّ لَكَ
رَكَعْتُ بار خدایا برای تو رکوع کردم وَ
لَكَ خَشَعْتُ وبجهت تو فروتنی وپستی
نمودم وَلَكَ اَسْلَمْتُ وحکم ترا منقاد وفرمان
بردار شدم وَبِكَ آمَنْتُ وبتو ایمان آوردم
وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وبر تو توکل کردم یعنی کار
های خود را بتو واگذاشتم وَاَنْتَ رَبِّي وتویی

پروردکار من خَشَعَ لَکَ قَلْبِی انقیادکی کرد از
برای تو دل من وَسَمْعِی و گوش من وَبَصَرِی
و چشم من وَشَعْرِی و موی من وَبَشَرِی
و ظاهر بدن من وَلَحْمِی و گوشت من وَدَمِی
و خون من وَمُخِّی و مغز استخوان من وَ
عَصَبِی و پی من وَعِظَامِی و استخوان های
من وَمَا اَقَلَّتْهُ قَدَمَایَ و آنچه بر داشته قدمهای
من غَیْرَ مُسْتَنْکِفٍ در حالتی که نیستم ننگ
دارنده از این پستی و فروتنی وَلَا مُسْتَکْبِرٍ
و تکبر کردن کننده وَلَا مُسْتَحْسِرٍ و نه وامانده و
تعب داده از آن   نپیچم سر ز فرمانت
بتیغم کر زنی هر دم   شخصی از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام پرسید که راست داشتن کردن
در رکوع اشارت بچیست آنحضرت فرمود
تا ویلش آنست که ایمان بتو دارم اکرچه بزنی

کردن مرا

کردن مرا   کر تیغ بارد در کوی آن ماه
کردن نهادیم الحکم لله سبحان ربی العظیم
پاک و منزه میدانم و منزه و مقدس میشناسم
پروردکار بزرکی خود را از هر چه جناب عظمت
و بزرکی او را لایق نباشد و جلال کبریا
و جبروت او را نسزد و نشاید وَبِحَمْدِهِ و حال
آنکه مشغولم بستایش بر آنکه توفیق داده است
که تنزیه او کنم و بندکی او بجا آورم و مستحب است
که تسبیح را تکرار کنند تا سه نوبت یا پنج نوبت
یا هفت نوبت یا زیاده بقدر نشاط و علم ملال
مکر امام که از سه درنکذرند بلکه دعای مقدم را
نیز بخوانند و حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام فرمود که رکوع ادبست و سجود قربست
و کسی که ادب را نیکو بجا آورد شایسته قرب
کردد پس رکوع کن رکوع کسی که فروتنی کننده

باشد مرخدای را عزّ وجلّ بدل و خود را خوار
سازند و ترسان در زیر سلطنت و بزرگی
او و پیسته فرماینده باشد از برای حق تعالی
جوارح خود را بسته کردن کسی که ترسان و
واندوهناک باشد بر آنچه فوت شده میشود
از قواعد رکوع کنندگان سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ
یعنی خدای شنید و اجابت نمود و جزای خیر
داد مر آنکس را که ستایش او کرد غرض از این کلمه
دعاست نه ثنا یعنی خدا تعالی بشنواد حمد حامدین
را و مشکور کرداناد این کلمه از ماموم ساقط است
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و همه ثناها و ستایشها
مرخدای راست که پروردگار جهانیانست
اَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ او ست صاحب بزرگواری
معنوی و بزرگواری صوری وَالْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ
و صاحب بخشش و فرمان فرمائی خدا یعنی از روی

قهر وغلبه در سجود مستحب است که قبل از سجود
تکبیر بگوید در حال قیام و چون بسجود رود
اول کفهای دست بر زمین نهد بعد از آن
زانوها و زن بعکس این کند و باید که انگشتان
دستها بجانب قبله و بهم بچسباند و زانوها را
از هم دور دارد اگر مرد باشد و بینی را هم
اعضای سجود گرداند و از پیشانی مقدار
یک درهم یا بیشتر بسجده گاه برساند نزدیکتر
و بر خاک سجده کند نه بر چوب و سنگ و امثال
آن از چیزهای که سجود آن جایز است و بهتر
آنست که خاک ائمه معصومین علیهم السلام
باشد خصوصا خاک کربلا و اگر اعضای سجود را
همه برهنه کند و بخاک برساند افضل است
و قبل از تسبیح بگوید رَبِّ لَكَ سَجَدْتُ ای
پروردگار من از برای تو سجده کردم و بِكَ

آمَنْتُ و بتو ایمان آوردم ولَكَ اَسْلَمْتُ و مر ترا
فرمان بردم وعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ و کار خود بتو
باز گذاشتم وَاَنْتَ رَبِّي و توی پروردگار من
سَجَدَ وَجْهِي سجود کرد روی من لِلَّذِي خَلَقَهُ
مرانکسی را که آفرید او را وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ
و شکافت گوش و چشم او را در رحم مادر ها
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و همه ثناها و ستایشها
مر خدا براست که پروردگار جهانیانست
تَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِينَ بزرگتر و دایم
و ثابت است خدای که بهترین آفریدگانست

زابر افکند قطره سوی یم ز صلب آورد نطفه در شکم
از آن قطره لولوی لالا کند وزین صورتی سرو بالا کند

سُبْحَانَ رَبِّيَ
الْاَعْلٰى منزه و مقدس میدانم پاک و منزه
و پاکیزه میشمارم پروردگار بلند مرتبه خود را

ازهرچه

ازهرچه جناب رفعت و بلندی او را نسزد
و عزت و بلندی او را نشاید وَبِحَمْدِهِ و حال آنکه
مشغولم بستایش و ثنای او برآنکه توفیق بخشیده
است مرا که تنزیه و تقدیس بجای آوردم و تا
ملال حاصل نشود تکرار تسبیح مینماید مگر امام
که بر سه نوبت اقتصار میکند و حضرت
امام جعفر صادق علیه السّلام فرموده بخدا قسم
که زیان نکرد هر که حقیقت سجود را چنانکه
باید بفعل آورد در همه عمر خود یک نوبت باشد
و فیروزی نیافت کسی که خلوت کرد با پروردگار
خود در مثل این حال از روی درماندگی فریب
دهنده مر نفس خود را که غافل و متحیر باشد
از آنچه حق تعالی مهیا کرده است از برای سجود کنندگان
از خوشحالی دنیا و راحت آخرت و دور نشد از
خدای هرگز که نیکویی کرد و نزدیکی در سجود بخدای

عزّ وجلّ و نزدیک نشد با او هر کس بجا آورد ادب
سجود را و ضایع ساخت حرمت او را ببستن
سجود کسی و چستی و فوتنی نموده باشد مر خدا
را عزّ وجل و خود را خوار و ذلیل او داند که
او از خاکی آفریده شده که خلایق پای بروی نهند
و یا از نطفهٔ پلید آمده که کسی او را پلید میداند
و در حدیث نبوی وارد شده که نزدیکترین
وقتی و حالی که بنده را با خدا میباشد وقتیست
که او در سجود میباشد حق تعالی فرمود ۞
وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ یعنی سجده کن و نزدیک
شو از امثال احیاد و غیر آن مستفاد میشود
که بهترین افعال نماز سجود است و در از
کشیدن حق تعالی در آن حال او را آگاهی
گوید رکوع دعوی بندگیست و دو سجده
دو گواه است. بر آن دیگری گوید بقدر نیستی

تو هستی حق ظاهر میشود نمیبینی که در رکوع
سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ میگویی و در سجود
سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى اگر تو نباشی او باشد
و بر تعالی و تقدّس از هستی و خویش
تا تو غافل نشوی هرگز بمراد خویش واصل
نشوی از بهر ظهور تا بساحل نشوی
در مذهب اهل عشق کامل نشوی و
درین معنی مترجم گوید پای بی سر
خود نرد دوست را در آغوش آر تا بساحت
بکعبه وصلش دوری تو یک گام است و
مستحب است که چون سر از سجود بردارد
بر ران چپ بنشیند و پشت قدم پای راست
بر شکم قدم پای چپ بگذارد و در خاطر
بگذراند که بار خدایا حق را بلند کردم
و باطل را بمیراندم و اگر زن باشد بر کفل بنشیند

وزانوها بالا دارد وکف پاها بر زمین نهد و
چون قرار گیرد تکبیر گوید و استغفار کند و فرض ثبت گوید اَللّهُمَّ
اغفِرلِي بارخدا یا بیامرز مرا وَارحَمْنِي و رحم کن
مرا وَاجبُرنِي و شکستهای مرا درست کن و
نقصانهای مرا تلافی کن وَاهْدِنِي راه بنمای مرا اِنِّي
لِمَا اَنزَلتَ اِلَيَّ مِنْ خَيرٍ فَقِيرٌ بدرستی که مرا
آنچیزرا که فرو فرستادهٔ بسوی من از نیکیها
محتاجم واکی اقتصار کنند بر گفتن اَستَغفِرُ اللّهَ
رَبِّيْ وَاَتُوبُ اِلَيهِ یعنی طلب آمرزش میکنم
پروردگار خود را و باز میگردم بسوی او کافیست
بعد از آن تکبیر دیگر بگوید از برای سجود دوم
در حال جلوس و بعد از سر برداشتن از سجود
دوم نیز تکبیر بگوید لحظهٔ درنگ کند و حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام را از تاویل سجده نیز
پرسیدند فرمود که سجدهٔ اولی که سر بر زمین

منهد اشارة است باینکه از خاک آفریده شده
وسر که از زمین بر میدارد ایما است باینکه
از زمین بیرون آمده و سجدهٔ ثانیه اشارة
است بآنکه باز بزمین عود خواهند کرد
وخاک خواهد شد و بازکه سر بر میدارد
رمزیست بانکه بار دیگر از خاک مبعوث
خواهند گردید و در آخرت بیرون خواهد
آمد از آن وچون از سجود بر میخیزد بگوید
اَللّهُمَّ رَبِّ بارخدایا ای پروردگار من
بِحَولِكَ بگردانیدن تو وَقُوَّتِكَ و بزور تو
اَقُومُ بر میخیزم وَاَقعُدُ و مینشنم واگر خواهد
این را نیز بگوید وَاَركَعُ وَاَسجُدُ و رکوع
میکنم و سجود میکنم راه او را با و
توان پیمود باو او را باو توان برداشت
در قنوت مستحب است که قبل از قنوت

تکبیر بگوید بعد از آن دستها را بالا بردارد
برابر روی محاذی آسمان وانگشتان را بهم
بچسباند مگر وانگشت بزرگ وچون اشرف
اذکار قنوت کلمات فرج است ودعای عقب
وآنهم دعاها طلب مغفرت وعافیت است
از برای دین ودنیا واین هردو طلب را نیز دیگری
در خصوص قنوت وارد شده بر ترجمهٔ کلمات
فرج وآن ذکر اختصار میرود لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ نیست معبودی
بجز معبود برحق سزاوار پرستش مستحق
همه کمالات که بردبار وبخشنده است لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ نیست معبودی
بجز خدای یکتا جامع همه صفات وکمالات
که بلند وبزرگوار است سُبْحَانَ اللّٰهِ پاک
ومقدس است خدای رَبِّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ

کہ پروردگار

که پروردگار آسمانها هفتگانه است وَرَبِّ
الْاَرَضِینَ السَّبْعِ وپروردگار زمینهای هفت
گانه است وَمَا فِیهِنَّ وپروردگار آنچه
درین آسمانها وزمینها است وَمَا بَیْنَهُنَّ
وآنچه در میان اینها است وَرَبِّ الْعَرْشِ
الْعَظِیمِ وپروردگار عرش بزرگ است که عبارت
است از علم حق سبحانه وتعالی با جمیع مخلوقات
یا از جرمی که محیط است بهمه اجسام وَالْحَمْدُ
لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ همه ستایشها وآفرینها
خدایرا است که پروردگار جهانیانست
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا بارخدایا بیامرز مارا
وَارْحَمْنَا ورحم کن مارا وَعَافِنَا ونگاه دار مارا
از کوفتها وآفتها وَاعْفُ عَنَّا ودرگذر آن
از ما بندگان بدیها فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ درین
جهان نزدیکتر ودرآن جهان پسینتر اِنَّکَ عَلٰی

کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ بدرستی که تو بر همه چیز توانائی
و هرچند قنوت درازتر است راحت در
قیامت بیشتر است چنانکه در حدیث
وارد شده   در تشهد و تسلیم مستحب
است که بطریقی در نشستن ما بین سجدتین
مذکور شد دستها را بر رانها بگذارد و انگشتان
بهم بچسباند و نظر بکنار خود کند و بگوید بِسْمِ اللّٰهِ
بنام خدای که سزای پرستش است وَبِاللّٰهِ
و بخدای یکتا جل جلاله وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ و همه ستایشها
و ثناها مر خدا را است وَخَیْرُ الْأَسْمَاءِ لِلّٰهِ و
بهترین نامها مر حق را است أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا
اللّٰهُ گواهی میدهم باینکه نیست خدائی بجز خدای
که مستجمع جمیع کمالات و مستحق همه عبادات است
وَحْدَهُ در حالتی که یکتا است و منفرد است لَا
شَرِیْکَ لَهُ نیست انبازی مر او را در استحقاق عبادت

وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ صفتش وَهُوَ الْفَرْدُ اصل معرفتش
شرک را سوی وحدتش ره نی عقل از کنه ذاتش
آگه نی هست در وراء کبریا و جلال شرک
نالایق و شریک محال وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
وَرَسُوْلُهُ گواهی میدهم باینکه محمد بنده اوست
و فرستاده اوست أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ و فرستاده است
او را براستی و درستی بی شک و شبهه بَشِیْرًا در
حالتی که مژده دهنده است و رحمت و تفضل
خدای کسی را که بتوحید او اقرار کند وَنَذِیْرًا
و بیم کننده است از عقوبت و عذاب خدای کسی را
که بر شرک اصرار ورزد بَیْنَ یَدَیِ السَّاعَةِ پیش
از وقوع قیامت أَشْهَدُ أَنَّ رَبِّیْ نِعْمَ الرَّبُّ گواهی
میدهم باینکه بدرستی که پروردگار من نیکو
پروردگاریست و در لفظی دیگر چنین وارد است
کَأَنَّکَ نِعْمَ الرَّبُّ بر سبیل خطاب یعنی بدرستی

که تو نیکو پروردکاری وَاَنَّ مُحَمَّدًا نِعْمَ الرَّسُولُ بدرستی
که محمّد نیکو فرستاده است اَللّٰهُمَّ بار خدایا صَلِّ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ درود بفرست بر محمّد وآل
محمّد یعنی رحمت کن اورا وگفته اند یعنی
تعظیم کن اورا در دنیا باعلای دین واظهار
دعوت واعظام ذکر وابقای شریعت
در آخرت بقبول شفاعت او در شان امّت
وتضعیف ثواب واظهار فضل او بر اوّلین
وآخرین وتقدیم او بر کافهٔ انبیا و مرسلین
صلوات الله علیهم اجمعین وآل محمّد وبر اهل
بیت محمّد که حضرت فاطمه ودوازده امام
معصوم اند وهرکه سیرت ایشان ورزد
اعلام ایشان خطّی وافر داشته مثل سلمان فارسی
رضی الله عنه چنانکه حضرت پیغمبر صلّی الله
علیه وآله فرمود سَلْمَانُ اَهْلُ الْبَيْتِ وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ

وبپید برد رخواست اورا

وبپید برد رخواست اورا فی اُمَّتِهِ در شان
امّت وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ وبلند کردان درجهٔ اورا
در بهشت بعد از ان حمد خدای بگوید دو
یا سه نوبت وچون برمیخیزد برکعت سیّم
بگوید او ذکری راکه در برخاستن از سجده
میگفت در تشهّد آخر بعد از نِعْمَ الرَّسُولُ
بگوید اَلتَّحِيَّاتُ لِلّٰهِ همه تحیّاتها مرخدایراست
وَالصَّلَوٰةُ وهمه نمازها یا دعاها اَلطَّاهِرَاتُ
پاکها از شرک جلی وخفی معروفها بتوحید
واخلاص اَلطَّيِّبَاتُ پاکیزه ها از کسل وغفلت
وحدت نفس ومتضوعها انبساط طیّب نفس
وحضور دل اَلزَّاکِيَاتُ مبرّاها از اعراض نفسانی
ومقاصد سرای فانی ومقارها ی بصدق
وصفا وعبودیّت وفا اَلْغَادِيَاتُ در اوایل
روز کرده شده ها یا آینده ها اَلرَّائِحَاتُ در اواخر

دوز کرده شده‌ها با روندها الکتابعات تمامها
ودرساها که با آداب وشروط باشد الکتابعات
خوش آینده‌ها با رقّت وجد وحالت وخضوع
وچیت وافتادگی وسکون ونرمی گذارده شده
باشد لِلّهِ مر خدا براست ما طابَ الخبر پاکیزه و
خوش شده وَذَکا وطَهُرَ ومبرّا وپاک گشت و
خَلُصَ وصَفا وبیغش وصافی گردید فَلِلّهِ پس
مر خدا براست وَاَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا الله وَحدَهُ
لا شَرِیکَ لَهُ وَاَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَرَسُولُهُ
اَرسَلَهُ بِالحَقِّ بَشِیراً وَنَذِیراً بَینَ یَدَیِ السّاعَةِ وَ
اَشهَدُ اَنَّ رَبِّی نِعمَ الرَّبُّ وَاَنَّ مُحَمَّداً نِعمَ الرَّسُولُ
ترجمهٔ این کلمات گذشت وَاَنَّ السّاعَةَ وبدرستی
که قیامت آتِیَةٌ آینده است لا رَیبَ فِیها شکّی
وشبهه در آن نیست وَاَنَّ الله یَبعَثُ وبدرستی
که خدای عزّوجلّ بر می انگیزد وزنده میگرداند بار

دیگر

دیگر مَن فِی القُبُورِ آنکسانی که در گورها مدفون اند
والحَمدُ لِلّهِ الَّذی هَدینا ثنا وستایش مر خدای راکه بفضل
خود راه نموده ما را بدین اعتقادات واین عبادات
وَما کُنّا لِنَهتَدِیَ ونبودیم ما که بقوّت خود میتوانیم
یافت لَولا اَن هَدینا الله اگر نه خدای ما را راه
نمودی گر بدرقهٔ لطف تو ننماید راه از راه
تو هیچکس گردد آگاه وانکس که براه رسید باید رفیق
توفیق رفیق او نشد واویلا الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِین
هر ثنا وآفرینی که بوده وهست وباشد مر خدا راست
که پروردگار جهانیانست اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ خدایا درود ورحمت بفرست بر محمّد واهل
بیت محمّد وبارِک عَلی مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ بفرست برکت وخیر را
زیاده کن بر محمّد واهل بیت محمّد وتَرَحَّم عَلی مُحَمَّدٍ
وآلِ مُحَمَّدٍ ورحم کن بر محمّد واهل بیت محمّد کَما
صَلَّیتَ وَبارَکتَ وَتَرَحَّمتَ همچنانکه درود وبرکت

و رحمت فرستاده و ترحم نمودی علی ابراهیم و آل
ابراهیم بر ابراهیم خلیل خود علیه السلام و اهل
بیت او انک حمید مجید بل رحمتی که ستوده شده
با عطای نعم و بخشندگی باظهار کرم اگر کسی گوید که
تشبیه درود پیغمبر ما و آل پیغمبر ما بدرود حضرت
ابراهیم افضل از پیغمبر ما باشد این خلاف واقع
است جواب گوییم که میتواند بود که مراد ازین تشبیه
آن باشد که همچنانکه درودی که بر ابراهیم و
اهل بیت او فرستاده بهتر است از درودی که بر
انبیای سابق فرستاده همچنین درودی که بر محمد
و اهل بیتش فرستاده بهتر است از درودی که بر حضرت
خلیل علیه السلام فرستاده و ازین کلام افضلیت
پیغمبر ما بر حضرت ابراهیم ظاهر میشود نه عکس
یا سید الانام درود جناب تو ورد زبان ماست
مه و سال و صبح و شام نزدیک تو چه تحفه فرستیم

ما ز دور

ما ز دور درود است ما همین صلوات است و السلام
پس از برای گشادن نماز و بیرون رفتن از آن در ختام
انبیا و ائمه معصومین و ملائکه و جمیع مؤمنان
انس و جن حاضر گرداننده اینان را مخاطب سازد و
بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
سلام بر شما باد و رحمت خدای و برکتهای او یعنی زیادتی
خیرات و منفرد بگوشه چشم اشارت بجانب راست
کند و امام و مأموم بر وی و مأموم یکنوبت دیگر
بجانب چپ سلام دهد اگر در جانب او شخصی باشد
و هر یک ازین دو دیگری را در خطاب شریک و اگر
کسی تسلیمات مستحب را یا بعضی از آنها را بگوید قبل
ازین سلام بگوید حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
در حق هر نماز امام یعنی هر که ادا کرد امر خدای تعالی را
و سنت پیغمبر او را از روی خشوع پس او راست
ایمنی امان از بلاهای دنیا و برات از عذاب آخرت اینست

ترجمهٔ نماز کامل و آداب چنانکه از ائمهٔ معصومین
علیهم السلام بما رسیده و از اذکار آنچه بیقین
واجب است بی شبهه و خلاف و تکبیرة الاحرام است
و فاتحه و تسبیح در هر یک از رکوع و سجود و شهادتین
و صلوات بر پیغمبر و آل او و بعضی از فقها سورهٔ
دیگر و قنوت و تسلیم را نیز واجب میدانند و از
افعال آنچه بیقین واجب است بی خلاف که معتبر باشد
نیت است که قصد قربت است بنماز معینه
و قیام یا راست داشتن پشت و تکیه کردن بر چیزی
و رکوع بقدر آنکه دستها را بزانوها برساند
و سجود بر اعضاء سبعه و جلوس و تشهد و درنگ
کردن بقدر ذکر واجب در هر یک این از این چهار
و بعد از نشستن در سجود اول بقدر الحمد و بلند
خواندن قرائت در نماز صبح و شام و خفتن در دو
رکعت اول و آهسته در باقی سوای نماز جمعه و بسم الله

که بلند خوانند در آنها مستحب است و بعضی از
فقها دست برداشتن از سجود دوم بلند گفتن
جمله در جای که قرائت آهسته خواندن میشود
نیز واجب دانسته اند و بالجمله از هر یک از اقوال
و افعال هفتگانه بیقین واجب است بی خلاف و باقی
مستحب است بنا بر آنکه در ترک کردن یک فعل یا شک
و جهر یا اخفات یک فصل و همچنین از شرایط نماز
هفتگانه بیقین واجب است که بدون آنها
نماز صحیح و مشروع نیست بلکه قبول و در مسئله
دیگر سخن گفته اند و باقی مستحب است اما آن
هفت امر که بی شبهه شرط است عقل است و اسلام
و طهور از حدث و خبث و وقت و لباس و
مکان و قبله و آن مسئله که در آنها سخن هست
بلوغ است و ایمان و معرفت باحکام چه نماز طفل
و مخالف و جاهل خالی از مشروعیت وجهی نیست

که در آن گفتگو شده و چون شرایط نماز واجب است
و غرض اصلی و بیان اصل نماز و ترجمهٔ اذکار آن
بود در تفاصیل احکام شرایط آن بیان شد
والحمد لله رب العالمین

این نوشتم تا بماند یادگار — هر که خواند دعا طمع دارم
من نمانم خط بماند روزگار — زانکه من بنده گنهکارم

۱۲۳۲

بعداً

وله

بعد ابد ابدر دل بیله ازدحم وقت
ایم نه نومیت کرانی بیلمز نزع

وله

[illegible] کسی نه اشت
[illegible] ورانمزد اشت